

روزهای دیوانه

روایتی از زندگی ۲ خواهر که سال‌ها
تحت شکنجه و خشونت خانگی بودند

۸

عکس: سعید گل | شهرآرا

حکایت همچنان باقیست

لایحه حمایت از کودکان و نوجوانان مجدداً
از شورای نگهبان به مجلس بازگشت

۳

دنیا به کودکان بدهکار است

نگاهی بر تاریخچه حقوق کودک به بهانه ۱۲ ژوئن
روز جهانی مبارزه با کار کودکان

۴

دوهفته‌نامه
بانوان مشهد
ضمیمه
روزنامه شهرآرا

شهرآرا



آن خانه دور است

در مواجهه با حقوق کودک، ممکن است در وهله اول کودکانی را تصویر کنیم که در محیط خانه و در دامن خانواده رشد پیدا کرده‌اند. اما این تصویر کاملی نیست. کودکان بسیاری وجود دارند که در محیط و شرایطی کاملاً متفاوت و به دور از خانه و خانواده خود زندگی می‌کنند. کودکان بی سرپرست و بدسرپرست، بیش از هم‌سن‌وسالان خود نیازمند توجه و مراقبت و برخورداری از حقوقی خاص هستند. بی سرپرست، به معنی عام کلمه، به کودکانی نسبت داده می‌شود، که والدین خود را از دست داده‌اند و نزدیکان آنان نیز سرپرستی‌شان را بر عهده نگرفته‌اند و در نتیجه این کودکان به ناچار به بهزیستی سپرده می‌شوند. اما یک کودک زمانی بدسرپرست قلمداد می‌شود که والدین او فاقد صلاحیت‌های لازم باشند و فرزند خود را از حقوق اولیه‌اش، از جمله بهداشت، تغذیه، تحصیل و یا امنیت، محروم کنند. گاه والدین این کودکان، به دلیل جرم‌های سنگینی مانند قتل و یا حمل موادمخدر، به حبس‌های طولانی مدت محکوم شده‌اند و صلاحیت نگهداری از فرزندان خود را از دست داده‌اند و گاه به دلیل مشکلاتی از جمله طلاق و یا جرم‌هایی سبک‌تر به صورت کوتاه مدت به زندان رفته‌اند و پس از پایان محکومیت و احراز صلاحیت، می‌توانند مجدداً کودکان خود را تحت سرپرستی قرار دهند. دایره سرپرستی در بهزیستی، مهم‌ترین قسمت از نهاد بهزیستی می‌باشد که وظیفه آن ساماندهی و نیازسنجی کودکان و اعزام هوشمندانه آنان به خانه‌های فرزندان است. کودکان در مرحله اول پذیرش در قسمت قرنطینه نگهداری می‌شوند تا بیماری‌های جسمی، روانی، ضریب هوشی و موارد دیگر در آن‌ها بررسی شود. روان‌شناسان و و مسئولان خانه‌های فرزندان، بر اساس رده سنی، جنسیت و عوامل مهم دیگر، به این قرنطینه‌ها مراجعه و مطابق با کسری آمار خود، کودکان مورد نظرشان را انتخاب می‌کنند. خانه‌های فرزندان در کل ایران به صورت خصوصی (هیئت امنایی) و با نظارت مستقیم بهزیستی اداره می‌شود. بهزیستی برای دادن مجوز تأسیس و فعالیت این مراکز بررسی‌هایی دقیق به عمل می‌آورد. فضای خانه‌های فرزندان استانداردهایی دارد و دارای قسمت‌های مجزا از هم می‌باشد؛ آشپزخانه، غذاخوری، محل خواب کودکان، محل گذراندن اوقات فراغت از جمله تماشای تلویزیون، کتابخانه و محل مطالعه کودکان، محل عبادت و غیره. مربیان خانه‌های فرزندان، نقش والدین را برای کودکان ایفا می‌کنند، روان‌شناسان امور تربیتی و حل مشکلات کودکان را بر عهده دارند. مددکاران همراه با دیگر مسئولان خانه به خرید نیازهای خانه، ثبت‌نام در مدارس و کلاس‌های اوقات فراغت و امور پزشکی آنان می‌پردازند و امور نظافت خانه نیز بر عهده خدمه می‌باشد. کودکان و نوجوانان در بدو ورود به خانه فرزندان و برای سازگاری با خانه جدید خود، محبت ویژه‌ای را می‌طلبند. اما کودکانی که از سنین پایین و قبل از ورود به مدرسه، به خانه‌های فرزندان انتقال پیدا کرده‌اند، بعد از گذشت چند سال، احساس می‌کنند در خانه خود و در میان خانواده خود زندگی می‌کنند. کودکان خانه‌های فرزندان داستان‌های غم‌انگیزی دارند. آن‌ها هر کدام به گونه‌ای قربانی خشونت‌های خانگی، اعتیاد و فقر والدین خویش هستند؛ کودکی که هر روز، از سوی نامادری خود، از روی سکوی آشپزخانه به پایین پرت می‌شده و مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفته و پدر معتادی که هیچ واکنشی به اذیت و آزار او نشان نمی‌داده است یا پدری که مادر کودک خود را به قتل رسانده و حالا آن کودک نه مادری دارد و نه پدری که صلاحیت مراقبت از او را داشته باشد. در حال حاضر کودکان بسیاری در خانه‌های فرزندان، تحت شرایط خوبی، زندگی می‌کنند، اما هیچ‌گاه نمی‌توان ادعا کرد که این خانه‌ها و مربیان و مسئولان آن‌ها جایگزین خانه و خانواده واقعی این کودکان هستند. کودکان خانه‌های فرزندان از اینکه بی سرپرست و یا بدسرپرست نام بگیرند، زجر می‌کشند و همواره روزی را تصور می‌کنند که به خانه‌های خود برگردند و در کنار پدر و مادر خود به خوبی و خوشی زندگی کنند.

باید برای محسن‌ها کاری بکنیم



عباسعلی سپاهی یونسی
نویسنده کودک و نوجوان

از ذهنم گذشت محسن باید پیشه و هنری یاد بگیرد. با خودم فکر کردم تا کی می‌تواند کیسه بردوش آواره کوچه و خیابان باشد آن هم برای دیگران؟ فکر کردم حمایت از او یعنی اینکه او را از جمع کردن ضایعات نجات بدهیم. کمک کنیم او دنبال شغلی برود که هم برای خودش آبرو و البته درآمد باشد و هم برای خانواده‌اش. موضوع را که مطرح کردم مادرش لبخندی زد و بقیه بچه‌ها به محسن نگاه کردند و محسن سکوت کرد.

به خانواده محسن گفتیم به او کمک می‌کنیم تا شغلی را که دوست دارد یاد بگیرد به شرطی که در کارش جدی باشد، مرتب باشد و کم‌کاری نکند. در قبال آن پانصد هزار تومانی که می‌گفت در ماه درآمد دارد ماهانه به خانواده‌اش پرداخت شود تا زمانی که محسن از کسی که پیش او شغل یاد می‌گیرد، حقوقی بگیرد. به محسن البته این را هم گفتیم که یکی دو روزی در مورد پیشنهاد ما فکر کند و احساساتی جواب ندهد.

ساعتی بعد از خانه تنگ و کوچک کوچه تنگ بیرون آمده بودیم. به نوجوانانی مثل او فکر می‌کردم، به دختران نوجوانی که باید به آن‌ها حرفه‌ای آموخت تا مجبور نباشند برای انجام کارهای کشاورزی سر زمین بروند و جوانی‌شان تباه شود. فکر کردم کار عار نیست اما حق محسن و محسن‌ها این نیست که روزی خانواده نیازمندشان را از زباله‌ها بیرون بکشند، آن هم وقتی سود اصلی همان جمع کردن ضایعات به جیب یکی دیگر می‌رود. عصر بود و کوچه‌های پایین شهر پر از دلتنگی.

محسن یکی از همان نوجوانانی است که باید زیر پر و بالش را گرفت تا بتواند ببرد. از همان‌هایی است که نصیبشان از زندگی روزهای سخت و طاقت‌فرساست. اگر به داد این جور نوجوانان نرسیم، ممکن است فرمایشان تاریکی باشد و زحمت و هزینه‌های چند برابر هم برای خودش و هم برای جامعه‌اش. خانه خانواده محسن جایی در حاشیه شهر است. جایی در تنگی یک کوچه باریک و دلگیر. ما آن روز رفته بودیم تا هم سری به خانواده او بزنیم و هم برایشان بسته‌ای موادغذایی ببریم از همان بسته‌هایی که به نظر خودم برای این‌طور خانواده‌ها علاج نه، که مسکن است. در رنگ و رو رفته‌ای را در انتهای کوچه‌ای با عرض کمی بیشتر از یک متر کوبیدیم و کمتر از دقیقه‌ای بعد، مادر محسن بود که روبه روی ما بود و دعوت‌مان می‌کرد تا داخل شویم. حیاط چیز دندان‌گیری نداشت. می‌شد فقر را در کفش‌های رنگ و رو رفته و خرت و پرت‌هایی توی حیاط دید.

خانواده محسن ۷ نفرند. پدری که به دلیل سکنه مغزی و در کنار آن بیماری دیگری زمین‌گیر شده بود و باقی، مادر خانواده و بچه‌هایی قد و نیم قد که نیاز به نان‌آوری داشتند تا بتوانند کرایه خانه، داروهای پدر، خرج تحصیل ۳ تا ۴ بچه‌ها و خورد و خوراک و لباس را تأمین کنند و محسن تنهایی باید همه این بار را به دوش بکشد.

کار محسن جمع کردن ضایعات است برای کسی و محسن از این رهگذر روزی ۲۵ هزار تومان دریافت می‌کند. کمی که با مادر محسن و خودش حرف زدیم

کودکی جامانده

جای زخم بر صورت، جای کبودی بر دست و پا، لنگیدن باز مانده جای شکستگی، شاید همه کودکان محروم این علائم را نداشته باشند. نشانه‌های سوءاستفاده‌های جسمی و روحی، بیگاری و بسیاری از رنج‌های این کودکان به این وضوح دیده نمی‌شود. کودکانی که به جای بازی، کار می‌کنند. کودکانی که به جای تجربه سفر خانوادگی، سفرهای پنهانی را تجربه می‌کنند. فروخته می‌شوند، ... می‌دانم؟

کودکانی که به جای درک محبت خانواده، مورد تجاوز و تعرض قرار می‌گیرند، چه از سوی محارمشان و چه از نامحرمان.

هیچ‌کس پدر و مادر را مؤاخذه نمی‌کرده است، شاید در شرایط زندگی‌شان پرداختن به آن‌ها آخرین اولویت باشد. هیچ‌کس به فرزندان خردسال این آب و خاک اجازه اعتراض نمی‌داده، چه بسا فکر می‌کرده است زندگی یعنی همین. چه بسا نمی‌دانسته است دیگرانی هم هستند که شاید روی خوشی را دیده باشند و باز هم اگر می‌فهمیده با خود فکر می‌کرده شاید آن‌ها از ما بهتران‌اند.

هیچ‌وقت، هیچ‌کس، حقوق طبیعی‌اش را به او یادآوری نکرده است. شاید کتک‌ها خورده باشد و فکر کند حقش است. شاید سهم ناچیزی که از آب، نان یا هوا می‌برد را از او دریغ کرده باشند، اما نمی‌دانسته



آزاده آرینی
فعال فرهنگی

است که می‌تواند اعتراض کند. امیدوارم خبرهای خوب زود منتشر شود. مثلاً نظام آموزشی ما، اول مهر یکی از همین سال‌های نزدیک، اعلام کند که ساعتی برای آموزش قوانینی در نظر گرفته شده است که کودکی فراموش شده هزاران کودک کار را یادآوری کند.

یا مثلاً بشنویم انجمن‌های مردم‌نهادی به یاری قانون، جبرهای فرهنگی و اقلیمی و جغرافیایی را پس می‌زنند و شرایط زیستی بهتری را برای کودکی جا مانده فرزندان جامعه‌مان ایجاد می‌کنند.

یا پلیس اجتماعی مثلاً کودکان تحت ستم را شناسایی می‌کند و زیر لوای قانون، حقوق از یاد برده آن‌ها را به آن‌ها هدیه می‌کند.

روزهایی خواهد آمد که برای پرسیدن :

به کدامین گناه، کودکی‌شان تباه شد؟

به کدامین گناه، انسان فرض نشدند؟

به کدامین گناه، نیازهای اولیه‌شان تأمین نشد؟

به کدامین گناه، بردگانی خرد فرض شده‌اند؟

و به کدامین گناه، کشته شدند؟

و برای پرسیدن همه این سؤالات پشتوانه مذهبی، عرفی و قانونی لازم وجود خواهد داشت.

لایحه حمایت از کودکان و نوجوانان تقدیم به دختران و پسرانی که هرگز نپرسیدند: «پس کودکی من چه شد؟»

لایحه «حمایت از کودکان و نوجوانان» اکنون در اغماست. ماده ۹ و بند ۵ این لایحه محل ایراد شورای نگهبان است. از نظر برخی نمایندگان ۲ ایراد شورای نگهبان، لایحه را زیر سؤال برده است. گرچه گروهی دیگر از نمایندگان ایرادات شورای نگهبان را قابل رفع می‌دانند.

حکایت همچنان باقیست

لایحه حمایت از کودکان و نوجوانان مجدداً از شورای نگهبان به مجلس بازگشت



* شهریار نو
مونا زنده‌دل
کارشناس حقوقی

لایحه حمایت از کودکان و نوجوانان اینک ده‌ساله شده است. این لایحه در سال ۱۳۸۸ از سوی قوه قضائیه تقدیم دولت شد، در مرداد ۱۳۹۰ در کمیسیون لوایح دولت دهم به تصویب رسید و ۲۸ آبان همان سال به مجلس ارائه شد اما سال‌ها معطل ماند. در بهمن ۱۳۹۶ تعدادی از نمایندگان زن مجلس شورای اسلامی از علی لاریجانی خواستند رسیدگی به این لایحه به صورت دوفوریتی باشد، در تیرماه ۱۳۹۷ مجلس با بررسی اولویت‌دار لایحه موافقت کرد و سرانجام این لایحه در مرداد ۱۳۹۷ به تصویب مجلس رسید، اما شورای نگهبان ایراداتی به آن وارد دانست و آن را برای اصلاح به مجلس بازگرداند. نهایتاً وکلای ملت در جلسه علنی روز ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۸ پارلمان، بخش‌هایی از لایحه را برای تأمین نظر شورای نگهبان اصلاح کردند. اما در ۱۱ خرداد این لایحه مجدداً به مجلس اعاده شد



عکس: سعید گل‌آشورآرا

ماده ۶ نیز برای سازمان بهزیستی، نیروی انتظامی، سازمان زندان‌ها، وزارت کشور، وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، وزارت آموزش و پرورش و صدا و سیما تکالیفی را درباره حمایت از کودکان و نوجوانان تعیین کرده است. هریک از مسئولان یا کارکنان نهادهای حکومتی یا دستگاه‌های اجرایی که از انجام وظایف مقرر خودداری کند، به انفصال از خدمت محکوم خواهد شد.

در این لایحه وظایفی هم برای «پلیس اطفال و نوجوانان» تعیین شده است. ایجاد چنین نیرویی در سال ۱۳۹۲ و در قانون جدید آیین دادرسی کیفری پیش‌بینی شده بود، اما با گذشت چند سال، هنوز «لایحه تشکیل پلیس اطفال و نوجوانان» در قوه قضائیه نهایی نشده است و مشخص نیست چه موقع چنین پلیسی تشکیل خواهد شد. والدین و سرپرستان، و در صورت عدم تمکن آن‌ها آموزش و پرورش و بهزیستی، مکلف شده‌اند موجبات تحصیل کودکان و نوجوانان را فراهم کنند، تهدید، ترغیب یا تشویق برای ترک تحصیل، جرم است.

سهل‌انگاری والدین جرم است

یکی از پرونده‌های جنجالی اخیر که ضعف قوانین مرتبط با مسئولیت والدین را روشن کرد، پرونده قتل «هورا»، کودک سه‌ساله گیلانی بود، زمانی که جامعه از رفتار غیرمسئولانه مادر هورا در تنها گذاشتن طفلش با مردی با سابقه مصرف موادمخدر و مشروبات الکلی به خشم آمده بود. حالا بر اساس بند (ث) ماده ۹ این مصوبه، اگر بی‌توجهی و سهل‌انگاری والدین منجر به «فوت طفل یا نوجوان، فقدان یکی از حواس و یا منافع، قتل، نقص یا از کارافتادگی عضو، زوال عقل یا بروز بیماری صعب‌العلاج یا دائمی جسمی یا روانی و یا ایجاد جراحت از نوع جائفه یا بالاتر، نقصان یکی از حواس یا منافع، شکستگی استخوان یا دیگر اعضا، و یا بروز بیماری روانی، آزار جنسی یا عاطفی» شود، مجازات حبس را برای آن‌ها در پی خواهد داشت.

تصویب به شرط رفع ابهام

مهم‌ترین ایرادی که شورای نگهبان به لایحه حمایت از کودکان و نوجوانان وارد دانسته بود، روشن نبودن مفهوم عبارت «آزار عاطفی» در متن ماده فوق بود. در تصویب قوانین، به خصوص قوانین جزایی که به تعیین کیفر و مجازات می‌پردازند، باید معنای کلمات و عبارات روشن و دقیق باشد، اما به نظر اعضای این شورا، «آزار عاطفی» عبارتی کلی و مبهم آمده و اعلام شده بود که: «پس از رفع ابهام، اظهار نظر خواهد شد». کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس ابتدا تصمیم گرفت برای تأمین نظر شورای نگهبان این عبارت را به کل حذف کند اما با مخالفت مجلس، «آزار عاطفی» در متن ماده باقی ماند. در ۱۱ خرداد شورای نگهبان اصلاحات این لایحه را مجدداً به مجلس شورای اسلامی اعاده کرد این در حالی است که طایفه سیواوشی عضو فراکسیون زنان مجلس در پیامی توثیتری اعلام کرد: به زودی اصلاحیه این لایحه انجام خواهد شد و به شورای نگهبان مجدداً فرستاده می‌شود.

یکی از پرونده‌های جنجالی اخیر که ضعف قوانین مرتبط با مسئولیت والدین را روشن کرد، پرونده قتل «هورا»، کودک سه‌ساله گیلانی بود، زمانی که جامعه از رفتار غیرمسئولانه مادر هورا در تنها گذاشتن طفلش با مردی با سابقه مصرف موادمخدر و مشروبات الکلی به خشم آمده بود. حالا بر اساس بند (ث) ماده ۹ این مصوبه، اگر بی‌توجهی و سهل‌انگاری والدین منجر به «فوت طفل یا نوجوان، فقدان یکی از حواس و یا منافع، قتل، نقص یا از کارافتادگی عضو، زوال عقل یا بروز بیماری صعب‌العلاج یا دائمی جسمی یا روانی و یا ایجاد جراحت از نوع جائفه یا بالاتر، نقصان یکی از حواس یا منافع، شکستگی استخوان یا دیگر اعضا، و یا بروز بیماری روانی، آزار جنسی یا عاطفی» شود، مجازات حبس را برای آن‌ها در پی خواهد داشت.

زندان و یا جزای نقدی از ۱ میلیون تا ۲ میلیون تومان خواهد بود. وارد کردن صدمه و اذیت و آزار و شکنجه جسمی و روحی کودکان و نادیده گرفتن عمدی سلامت و بهداشت روانی و جسمی و ممانعت از تحصیل آن‌ها نیز حداکثر ۶ ماه حبس و یا ۱ میلیون تومان جزای نقدی در پی دارد. یادآوری بعضی از پرونده‌های فجیع کودک‌آزاری که در سال‌های اخیر رسانه‌های شده و مقایسه آن با این مجازات‌ها، ناکافی بودن قوانین موجود را روشن می‌کند.

ویژگی‌های لایحه جدید

لایحه جدید حمایت از کودکان و نوجوانان با توجه به نظرات کارشناسی متعدد و با نگاهی به قوانین برخی کشورهای پیشرو در زمینه حقوق کودکان تهیه شده است. هرچند این لایحه از مسائل مهمی مثل کودکان کار و جرائمی که در حق آن‌ها واقع می‌شود غفلت کرده و نیز سازوکار دقیقی برای اطمینان از اجرای آن پیش‌بینی نشده است، اما در مجموع گام بلندی برای پیشگیری و مجازات جرائم علیه کودکان محسوب می‌شود.

یکی از ویژگی‌های لایحه حمایت از کودکان و نوجوانان، تحت حمایت قرار دادن همه افراد زیر ۱۸ سال است. به این ترتیب که همه کسانی که به بلوغ شرعی نرسیده‌اند کودک تلقی و هر فرد زیر ۱۸ سال که به سن بلوغ شرعی رسیده، نوجوان محسوب می‌شود.

برخی امیدوارند با تصویب این قانون و حمایت از افراد زیر ۱۸ سال، راه برای ممنوعیت و محدودیت ازدواج کودکان و نوجوانان نیز هموار شود.

بعضی از اعمالی که در این لایحه جرم‌انگاری شده عبارت‌اند از: آزار جنسی (به روش «تماسی» و «غیرتماسی»)، بهره‌کشی جنسی، در دسترس قرار دادن یا ارائه محتوا یا اثر مستهجن یا مبتذل به طفل یا نوجوان، برقراری ارتباط با طفل و نوجوان در فضای مجازی با هدف آزار یا ارتباط جنسی، خرید و فروش یا قاچاق اطفال و نوجوانان و فراهم کردن موجبات خودکشی اطفال و نوجوانان.

همه مسئول‌اند

بر اساس ماده ۱۷ مصوبه، هرکس از وقوع جرم یا وجود خطر جدی علیه کودک یا نوجوانی مطلع یا شاهد وقوع آن باشد و آن را گزارش نکند، مجرم است. همچنین در شرایطی که دسترسی به مقامات صلاحیت‌دار وجود ندارد اگر افراد برای کمک به رفع خطر و تجاوز دخالت نکنند (به شرط اینکه در صورت دخالت، خودشان یا دیگران با خطری روبه‌رو نشوند) مجازات می‌شوند.

چرا یک قانون جدید؟

کودکان به‌عنوان بخشی از جامعه که مستقلاً توان تصمیم‌گیری و اظهار نظر درباره خود را ندارند، همواره موضوعی برای تصمیم‌گیری دیگران هستند. این بزرگسالان هستند که تعیین می‌کنند مسائل و مشکلات کودکان تا چه حد جدی‌اند و چقدر اهمیت دارند. وضع و اصلاح قوانین مرتبط با کودکان نیز اغلب در هیاهوی جهان بزرگان گم شده است. در جلسه علنی ۲ مرداد ۱۳۹۷ مجلس شورای اسلامی درحالی که پس از انعکاس اخبار تکان‌دهنده از آزار و شکنجه و حتی قتل کودکان، تصویب لایحه حمایت از کودکان و نوجوانان به مطالبه‌ای عمومی تبدیل شده بود، برخی نمایندگان اعلام کردند که تصویب این لایحه «اولویت کشور» نیست و باید به مسائلی همچون گرانی و مسکن و ارز پرداخت. اما قوانینی که پیش از این برای حمایت از کودکان تصویب شده، از بسیاری جهات ناقص و ناکافی‌اند.

برای مثال درباره حرمان کودک به ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی مراجعه می‌شود که بر اساس آن، در صورتی که در اثر مواظبت نکردن یا انحطاط اخلاقی پدر یا مادری که حضانت را بر عهده دارد، سلامت جسمانی و یا تربیت اخلاقی کودک در معرض خطر باشد، خویشاوندان یا قیم کودک می‌توانند از دادگاه بخواهند درباره حضانت، تصمیم جدیدی بگیرند.

مثال‌هایی که این ماده برای امکان سلب حضانت والدین ذکر کرده، موارد جدی و شدیدی مثل «تکرار ضرب و جرح خارج از حد متعارف» و «سوءاستفاده از طفل یا اجبار او به ورود در مشاغل ضد اخلاقی مانند فساد و فحشا، تکدی‌گری و قاچاق» هستند.

در عمل، باتوجه به اینکه خشونت علیه کودکان اغلب در فضای خانه اتفاق می‌افتد و اثبات آن به سختی انجام می‌شود، دادگاه‌ها با سخت‌گیری به پرونده‌های سلب حضانت رسیدگی می‌کنند و به‌جز مواردی که وضعیت بسیار خطرناکی برای کودک وجود دارد، کمتر به صدور حکم سلب حضانت تمایل دارند. تشخیص این نکته که آیا کتک‌زدن کودک در حد متعارف است یا خیر نیز به تصمیم دادگاه بستگی دارد.

قانون دیگر، قانون حمایت از کودکان و نوجوانان مصوب سال ۱۳۸۱ است، قانونی شامل ۹ ماده که مجازات‌های مقرر شده در آن برای پیشگیری و مجازات کودک‌آزاری بسیار ناچیز است. طبق این قانون، مجازات کسی که مرتکب خرید، فروش، بهره‌کشی و بهره‌گیری کودکان برای انجام اعمالی مانند قاچاق شود، ۶ ماه تا یک سال

دنیا به کودکان بدهکار است

نگاهی بر تاریخچه حقوق کودک به بهانه ۱۲ ژوئن روز جهانی مبارزه با کار کودکان



عکاس: لوئیس هاین

در مواجهه با حقوق کودکان، دو نگرش کلی وجود دارد؛ حمایتگری و آزادی بخشی. در نگرش حمایتگری بجای کودکان، این تنها والدین هستند که از مجموعه حقوقی برخوردار هستند. آن‌ها اعتقاد دارند که تنها رفتار صحیح از سوی کودکان، سازگاری، فرمان برداری و مسئولیت پذیری آنان است. بر اساس این دیدگاه، کودکان ملزم به رفتار در چارچوب خواسته‌ها، علایق و آرزوهای والدین خویش اند. بنابراین، به حقوق خاصی نیازمند نیستند. طبق این نگرش، هر فرد و یا گروهی، با هر گرایش و عقیده‌ای، بهترین شیوه تربیت کودکان را نزد خود خواهد دانست. شیوه‌هایی که لزوماً به نفع کودکان تمام نخواهد شد و ممکن است آنان را به قربانیان والدین خود بدل کند. اما در نگرش آزادی بخشی، کودکان، به طور خاص، از حقوق برابری نسبت به والدین خود برخوردار هستند. قدرت اختیار و تصمیم‌گیری، از جمله حق رأی، پس انداز پول و تصمیم‌گیری برای رفتن به مدرسه از جمله این حقوق هستند.



✳️ شهریانو
هدی جاودانی



اولین
جنبش‌های
حقوق کودک
در آمریکا،
با برنامه‌های
تحت عنوان
«قطار کودکان
بی‌سرپرست»
آغاز شد

برخی از حمایتگران، حق انتخاب و تصمیم‌گیری کودکان را به تمسخر می‌گیرند و با آن به مخالفت می‌پردازند. اما آزادی‌بخشان بر این باورند که آزادی، به تناسب مرحله رشد کودک، درجات متفاوتی خواهد داشت. به طور مثال یک کودک شش‌ساله می‌تواند تصمیم بگیرد که از کدام مدارنگی برای رنگ‌کردن نقاشی خود استفاده کند و یا غذایی که بیشتر دوست دارد را برای وعده ناهار انتخاب کند. بنابراین، کودکان به تناسب آمادگی‌شان، می‌توانند در مواجهه با مهارت‌ها و مسئولیت‌های مختلف، حق انتخاب داشته باشند و به عنوان افرادی مستقل تصمیم‌گیری کنند.

تاریخ شکل‌گیری حقوق کودک

برخورداری کودکان از یک مجموعه حقوق خاص، مفهومی نسبتاً جدید است. در نگرش سنتی، کودکان تنها متعلقات والدین خود و تحت کنترل تمام و کمال آن‌ها بودند. اما چنین دیدگاهی در عصر روشنگری اروپا به چالش کشیده شد و مفاهیمی چون استقلال فردی و حقوق طبیعی برای انسان‌ها مطرح شد. با ظهور انقلاب صنعتی، کودکان خردسالی که گاه سن آنان به ۶ سال نیز می‌رسید، در کارخانه‌ها و معادن زغال‌سنگ در شرایطی غیرانسانی، در ساعات طولانی و با دستمزدهای بسیار پایین به کار گرفته می‌شدند.

قرن نوزدهم، کودکان کار

نیمه ابتدایی قرن نوزدهم، آغاز مخالفت با استثمار کودکان بود. در



مؤسس سازمان «کودکان را نجات دهید» در قرن نوزدهم میلادی در بریتانیاست. در سال 1923 جب به ژنو رفت و در جلسه اتحادیه بین‌المللی شرکت کرد. پیش‌نویس منشور حقوق کودک که از سوی او به نگارش درآمده بود، در این جلسه ارائه شد. در این پیش‌نویس موضوعاتی چون اولویت حقوق کودکان، مسئولیت جامعه بین‌الملل در برابر آن و برنامه‌ریزی برای آن مطرح شده بود. یک سال بعد از این اقدام جب، بیانیه حقوق کودک که به بیانیه ژنو نیز شهرت پیدا کرده بود، از سوی جامعه ملل به تصویب رسید.



دست‌رسی کودکان به ابزارهای رشد و شکوفایی، کمک به کودکان به هنگام نیاز، اولویت کودکان در دسترسی به رفاه اقتصادی، آرامش و آزادی، محافظت از کودکان در برابر سوءاستفاده‌هایی که از آن‌ها می‌شود و آموزش خودآگاهی و مسئولیت‌های اجتماعی از جمله این حقوق بودند.

اعلامیه جهانی حقوق بشر

به دنبال شرایط بحرانی ناشی از جنگ جهانی دوم، بار دیگر مسئله حقوق کودک مورد توجه قرار گرفت. در دسامبر ۱۹۴۸، اعلامیه جهانی حقوق بشر در ۳۰ بند کلی از سوی مجمع عمومی سازمان ملل انتشار پیدا کرد که در بند ۲۵ آن، به نیاز مادران و کودکان به حمایت و مراقبت و حق تمامی کودکان در برخورداری از حمایت‌های اجتماعی اشاره شده بود.

سیر پیشرفت حقوق کودکان

مجمع عمومی سازمان ملل با افزودن چند اصل دیگر، در بیستم نوامبر ۱۹۵۹، بیانیه جامع‌تری را به عنوان موضع رسمی خود در مورد حقوق کودکان به تصویب رساند. در این بیانیه، علاوه بر موارد پیشین، حق تحصیل، بازی، زندگی در محیطی آرام و برخورداری از بهداشت و سلامت، خودداری از هرگونه تبعیض در مواجهه با کودکان و جهان‌شمول بودن این حقوق به رسمیت شناخته شد. در سال ۱۹۷۳ سازمان جهانی کار، با تصویب کنوانسیون ۱۳۸ برای اشتغال در مشاغلی که ممکن بود سلامت، امنیت و با عزت نفس افراد را زیر سؤال ببرد، حداقل سن ممکن را ۱۸ سال در نظر گرفت. با نگرانی مجمع عمومی سازمان ملل به وضعیت زنان و کودکان در موقعیت‌های بحرانی و جنگ‌ها، به نظارت بر اجرایی شدن مفاد بیانیه در حفاظت از زنان و کودکان به هنگام درگیری‌های مسلحانه و موقعیت‌های بحرانی پرداخته شد. در بیانیه سازمان ملل تعرض به زنان و کودکان، در جریان درگیری‌ها ممنوع شده بود. در بیستمین سالگرد تصویب بیانیه حقوق کودک ۱۹۵۹، مجمع عمومی سازمان ملل، با همکاری یونسف، سال ۱۹۷۹ را سال جهانی کودک نام‌گذاری کرد. هدف از این نام‌گذاری این بود که مشکلاتی که کودکان در سراسر دنیا با آن‌ها دست‌وپنجه نرم می‌کنند، اعم از سوءتغذیه و یا نداشتن دسترسی به امکانات آموزشی، مورد توجه قرار بگیرد.

این هنگام بود که روشنفکران طبقه متوسط از میان آثاری چون «الیور توئیست» چارلز دیکنز با واقعیت‌های عریان زندگی کودکان شهرنشین مواجه شدند و پیش‌پا‌هایی در حمایت از حقوق کودکان شکل گرفت. به دنبال آن، در طول قرن نوزدهم قوانینی برای کار در کارخانه‌ها به تصویب رسید که بر اساس آن ساعات کار کودکان کاهش پیدا کرد، کار کردن در شب برای آن‌ها ممنوع شد و کودکان کمتر از ۹ سال دیگر اجازه کار در کارخانه‌ها را نداشتند. طبق این قوانین، کارخانه‌ها موظف شدند در ساعات اولیه روز، به کودکانی که به کار گرفته‌اند، خواندن، نوشتن و ریاضیات آموزش دهند.

قطار کودکان بی‌سرپرست

اولین جنبش‌های حقوق کودک در آمریکا، با برنامه‌ای تحت عنوان «قطار کودکان بی‌سرپرست» آغاز شد. هنگامی که کودکان در شهرهای بزرگ، سرپرستان خود را از دست می‌دادند و یا در خانواده‌های فقیر زندگی می‌کردند، برای حمایت از خانواده‌های خود به کار کردن روی می‌آوردند. پسران معمولاً به کار در کارخانه‌ها و معادن و دختران به روسپیگری و یا خدمت‌کاری تن می‌دادند. این در حالی بود که دستمزد تمامی این کارها تنها برای رفع گرسنگی کفایت می‌کرد. در سال ۱۸۵۳، چارلز پریس انجمن حمایت از کودکان را تأسیس کرد و با تلاش‌های بی‌وقفه او کودکان خیابانی بسیاری مورد حمایت قرار گرفتند. این کودکان بعدها، سوار بر قطاری، از شهرهای پرجمعیت شرق آمریکا به غرب کشور و پرورشگاه‌هایی در مناطق روستایی انتقال پیدا کردند. قطار کودکان بی‌سرپرست در بازه سال‌های ۱۸۵۴ تا ۱۹۲۹ به فعالیت خود ادامه داد و بیش از ۲۰۰ هزار کودک بی‌سرپرست، رنج‌دیده و بی‌خانمان وسیله آن سروسامان گرفتند.

اولین بیانیه حقوق کودک

پس از جنگ جهانی اول و تأثیرات آن بر زندگی کودکان، نیاز به قوانین خاصی برای حفاظت از کودکان بیش از پیش احساس شد. اولین بیانیه حقوق کودک، که به بیانیه ژنو نیز شهرت دارد، در سال ۱۹۲۳ از سوی اگلاتین جب تنظیم شد و یک سال بعد، در سال ۱۹۲۴، جامعه ملل آن را به تصویب رساند. در متن این بیانیه آمده است که تمامی انسان‌ها مجموعه‌ای از حقوق را به کودکان بدهکار هستند.

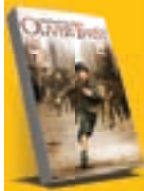


پیمان‌نامه حقوق کودک

در سال ۱۹۸۹، مجمع عمومی سازمان ملل، با همکاری یونسف، «پیمان‌نامه حقوق کودک» را به تصویب رساند. این پیمان‌نامه نقطه عطفی در تاریخ حقوق بشر تلقی می‌شود، چرا که برای اولین بار حقوقی جامع در تمامی ابعاد اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، مدنی و فرهنگی را در مورد کودکان به رسمیت می‌شناخت. پیمان‌نامه حقوق کودک در حالی به تصویب رسید که شرایط زندگی کودکان سراسر دنیا در وضعیت اسفناکی قرار گرفته بود، زمانی که ۲۰۰ میلیون کودک آواره به کار سخت، جرم و جنایت، روسپیگری و تکدی روی آورده بودند. هنگامی که ۱۲۰ میلیون کودک شش تا یازده‌ساله به مدرسه نمی‌رفتند، ۱۵۵ میلیون کودک زیر ۵ سال در فقر مطلق زندگی می‌کردند و میلیون‌ها نفر دیگر، قربانیان بدرفتاری و سوءاستفاده‌های جنسی بودند و از آنان غفلت شده بود. کشورهایی که در تصویب پیمان‌نامه مشارکت داشته‌اند، ملزم به حضور در پیشگاه کمیته سازمان ملل و ارائه گزارش‌هایی در مورد ارزیابی عملکرد کشورهای خود در به‌کارگیری اصول پیمان‌نامه و وضعیت حقوق کودکان هستند. در حال حاضر ۱۹۶ کشور در این پیمان‌نامه مشارکت می‌کنند، که شامل تمامی اعضای سازمان ملل به جز آمریکا می‌شوند. قانون اجازه پیوستن دولت جمهوری اسلامی ایران به پیمان‌نامه حقوق کودک، مشتمل بر یک مقدمه و ۵۴ ماده، در سال ۱۳۷۲ از سوی مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید و ایران به طور رسمی در سال ۱۹۹۴ به کشورهای عضو این پیمان‌نامه پیوست. تصویب این قانون «مشروط بر آن بود که مفاد پیمان‌نامه، در هر مورد و هر زمان اگر در تعارض با قوانین داخلی و موازین اسلامی قرار بگیرد از طرف دولت جمهوری اسلامی ایران لازم به اجرا نخواهد بود.»



چارلز دیکنز، نویسنده و منتقد اجتماعی انگلیسی و از مشهورترین نمونه‌های تأثیرگذار در حوزه حقوق کودک است



اولیور توئیست دومین اثر دیکنز به شخصیت یک کودک بی‌سرپرست به نام الیور می‌پردازد که در کارگاهی به دنیا می‌آید و در سن پایین به کارفرمایی فروخته می‌شود. شهرت این کتاب در تصویر عریان و تلخ از فقر، جرم و جنایت، برخورد غیرانسانی با کودکان بی‌سرپرست و شرایط سخت آنان در خیابان‌های لندن نیمه قرن نوزدهم است

تمرکز پیمان‌نامه حقوق کودک بر حقوق و نیازهای خاص کودکان است. طبق پیمان‌نامه، هر کودک دارای حقوقی بنیادین است. حق زندگی با نام و هویت شخصی، حق داشتن خانواده و رشد در محیط فرهنگی مناسب و ارتباط با مادر و پدر خود، حتی در صورتی که آن‌ها از یکدیگر جدا شده باشند، از جمله این حقوق بنیادین است. در مفاد پیمان‌نامه، پدر و مادر موظف به انجام مسئولیت‌های والدینی خود هستند، کودکان از آزادی بیان برخوردارند، در برابر هرگونه سوءاستفاده و استثمار مصون هستند، باید به حریم شخصی آنان احترام گذاشته شود و تا حد امکان در زندگی شخصی آنان دخالت نشود. کمیته حقوق کودکان، مجازات اعدام را در سال ۲۰۰۶ برای کودکان ممنوع اعلام کرد و از تمامی کشورهای عضو پیمان‌نامه خواست تا تنبیه‌های بدنی و یا هر شکل دیگری از تحقیر و کوچک شمردن کودکان ممنوع شود. در سال ۲۰۱۱، به پیمان‌نامه ۱۹۸۹، پروتکل جدیدی الحاق شد. بر اساس این پروتکل، کمیته حقوق کودکان این اجازه را دارد تا در صورت مشاهده هر گونه موارد تعرض به حقوق کودکان، پیگیری‌های قانونی لازم را انجام دهد. پیمان‌نامه حقوق کودک، تمامی کودکان دنیا را هدف قرار داده است. اما این نگاه ایده‌آل در بسیاری از نقاط دنیا با چالش روبه‌رو شده است. کشورهای مختلف، دارای فرهنگ‌های متفاوتی هستند و کودکان آن‌ها نیز نیازها و خواسته‌های مشابهی با کودکان کشورهای غربی ندارند. بنابراین، این کشورها از انگیزه کافی برای به‌کارگیری این حقوق برخوردار نیستند و بر این باورند که این حقوق ممکن است تأثیراتی منفی بر فرهنگ آنان داشته باشد. در حال حاضر، کشورهای انگشت‌شماری وجود دارند که حقوق کودکان خود را آشکارا نقض نمی‌کنند، با وجود قوانین بین‌المللی و ماهیت اجباری به‌کارگیری این حقوق، بسیاری از کشورها آن را چیزی بیش از یک مجموعه اصول اخلاقی نمی‌دانند. حتی هنگامی که این کشورها تصمیم می‌گیرند به قوانین کودک پایبند باشند، سازمان‌های مورد نیاز، اعم از مراکز نگهداری از کودکان، بیمارستان‌ها و یا مراکز انتظامی برای اجرای این قوانین وجود ندارند و یا دسترسی به آن‌ها هزینه‌های بالایی را دربرمی‌گیرد. حقوق کودکان تنها در صورتی می‌تواند مؤثر واقع شود که برای محکومیت کسانی که این حقوق را زیر پا می‌گذارند تدابیری اندیشیده شود. کودکان قادر نیستند تا از حقوق زیرپا گذاشته خود به تنهایی شکایت کنند و معمولاً برای آنکه صدای آن‌ها شنیده شود، باید با یک بزرگ‌سال همراه شوند. از طرف دیگر، قوانین بین‌الملل از اصل برابری و رفع تبعیض سخن می‌گوید، اما این دو اصل در مرحله شعار باقی مانده و تحقق پیدا نمی‌کند. با وجود پیشرفت‌های بسیاری که از سوی پیمان‌نامه حقوق کودک به دست آمده است، هنوز میلیون‌ها کودک از نبود بهداشت، تغذیه سالم، آموزش مناسب و یا قرارگرفتن در معرض انواع خشونت رنج می‌برند. هنگامی که کودکان وادار به ترک مدرسه می‌شوند، به انجام مشاغل سخت روی می‌آورند، ازدواج می‌کنند، به میدان‌های جنگ اعزام می‌شوند و یا در زندان افراد بزرگسال محبوس می‌شوند، نمی‌توانند کودکی کنند. با پدید آمدن فناوری‌های دیجیتال، تغییرات زیست‌محیطی، وقوع جنگ‌های طولانی و مهاجرت‌های دسته‌جمعی، دوران کودکی در مقایسه با گذشته، به کلی دگرگون شده است. کودکان امروز با خطرات جدیدی روبه‌رو هستند، اما این امکان را دارند تا حقوق خود را بشناسند و درباره تحقق آن آگاهی پیدا کنند.

تراژدی قربانیان کوچک

آیادر جامعه ما آگاهی لازم
پیرامون کودک آزاری وجود دارد



* شهر بانو
مهناز دیهیم
دکتری حقوق بشر

مهم‌ترین دوره زندگی انسان که در آن بخش عمده رشد و تکامل جسمی و روانی شکل می‌گیرد، دوران کودکی است. کودکان به واسطه شرایط سنی و وابستگی تام به بزرگ‌ترها، بسیار آسیب‌پذیر هستند و نیاز به حمایت‌های لازم حقوقی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی دارند. در خانواده و اجتماع، همواره جسم و روان کودک مورد تعرض و تهدید قرار دارد. آسیب‌های این تهدید و تعرضات با آثار ماندگار، حال و آینده کودک را نشانه می‌رود. کودک آزاری به عنوان شاخصی از ناکارآمدی سیستم سلامت روان و حمایت‌ها و مراقبت‌های لازم از کودکان است.

کودک آزاری (child abuse)

کودک آزاری بخشی از یک مشکل یا آسیب اجتماعی به نام خشونت خانگی است. خشونت خانگی طیفی از رفتارهای آسیب‌رسان را در بر می‌گیرد و به دلیل عوارض شدید جسمانی، روانی، اجتماعی و حتی فرهنگی و آموزشی در بیشتر معاهدات بین‌المللی و چشم‌اندازهای مربوط به برنامه‌های سلامت روان در اولویت برنامه‌های پیشگیرانه و ملاحظات تخصصی قرار دارد. مطابق ماده اول پیمان‌نامه حقوق کودک، منظور از کودک، هر انسان دارای کمتر از ۱۸ سال سن است. سازمان بهداشت جهانی کودک آزاری را چنین تعریف می‌نماید: «آسیب یا تهدید جسم، روان، سعادت، رفاه و بهزیستی کودک به دست والدین یا افرادی که نسبت به او مسئول هستند.» هرگونه آسیب جسمی، روانی، سوءاستفاده جنسی یا بهره‌کشی و رسیدگی نکردن به نیازهای انسانی افراد زیر ۱۸ سال از سوی افراد دیگر، کودک آزاری تلقی می‌شود. به‌طور کلی، هر رفتاری که سلامت روانی، جسمی و رشد کودک را چه به‌صورت بالقوه و چه بالفعل به خطر بیندازد، کودک آزاری نامیده می‌شود. کودکان آزار دیده در همه جنبه‌های رشد، مانند رشد جسمی، ذهنی، روانی و اجتماعی با مشکلات و نارسایی‌های فراوان روبه‌رو خواهند بود. کودک آزاری فرآیندی است که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود بدین معنا که کودکی که امروز آزار می‌بیند و مورد حمایت و درمان قرار نگرفته فردا خود به رفتارهای آزارگرانه و ضداجتماعی مبادرت خواهد نمود.

انواع کودک آزاری

* **جسمی:** حمله فیزیکی با آثار جای گاز گرفتن، انواع زخم سوختگی، شکستگی استخوان، آسیب‌های سر و جمجمه، آسیب ستون مهره‌ها، اعضای داخلی و دهان و حتی مرگ کودک.
* **هیجانی یا عاطفی:** هرگونه رفتار نامناسبی که بر عملکرد رفتاری، شناختی، عاطفی و جسمی کودک تأثیر منفی داشته باشد. سرزنش یا تحقیر، ناسزا گفتن، مسخره کردن، دست انداختن، کنترل شدید و نامعقول، ترساندن مکرر کودک از تنبیه سخت بدنی، نبود محبت و عاطفه و طرد کودک، ناهماهنگی و رفتارهای متناقض، پرخاشگری و انتقاد بیش از حد، انتظارات و توقع نابجا و نامتناسب با سن کودک (رفتاری، تحصیلی، اجتماعی)، تهدید یا تنبیه نامناسب، استفاده از کودک

برای برآوردن نیازها و یا آرزوهای دست‌نیافته خود، کمک نکردن به رشد مهارت‌های اجتماعی کودک، قرار دادن کودک در شرایط ترسناک (شاهد خشونت خانگی بودن).

* **غفلت و مسامحه:** بی‌توجهی و نادیده گرفتن نیازهای اساسی و ضروری کودک (غذا، لباس و جای امن)، رسیدگی نکردن بهداشتی و درمانی و بی‌توجهی به سلامت کودک، رسیدگی نکردن به آموزش و فعالیت‌های فوق برنامه، نبود قاعده و قانون در خانه.

* **جنسی:** به کارگیری، استفاده و واداشتن کودک با هرگونه رفتار جنسی یا نمایش رفتارهای جنسی، تجاوز، تماس جنسی، فحشا و هرگونه بهره‌برداری جنسی از کودکان برای کسب لذت.

* **خشونت‌های ساختاری:** آزارهایی است که نه از طرف افراد مشخص، بلکه از سوی ساختارهای اجتماعی انجام می‌گیرد. مصداق بارز این نوع خشونت‌ها کودکان کار، کودکان بازمانده از آموزش، کودکان حاشیه‌نشین، ایجاد رقابت به جای مشارکت، ایجاد اضطراب و افسردگی در کودکان با کاربرد روش‌های نادرست و حذف شادی‌ها، یادگیری حافظه‌مدار... از این مقوله محسوب می‌شوند.

علل کودک آزاری

کودک آزاری، پدیده‌ای چند بعدی و پیچیده با محوریت عوامل مرتبط با فرد، نهاد، اجتماع، فرهنگ و اقتصاد که در ترکیب با یکدیگر این آسیب را در فضای خانواده رقم می‌زنند. کودک آزاری در تمامی گروه‌های اجتماعی دیده می‌شود. مربوط به طبقه، نژاد یا مکان جغرافیایی، مذهب، تحصیلات، شغل و وضعیت اجتماعی خاصی نیست. بیشتر آسیب‌های کودکان به دلیل فشارهای روانی و اجتماعی ناشی از فقر و وضعیت اقتصادی خانواده، ساختار نابسامان و روابط خانوادگی متشنج، بحران‌های اجتماعی همچون طلاق، اعتیاد، انزوای اجتماعی و دسترسی نداشتن به سیستم‌های حمایتی، یادگیری و الگوسازی خشونت در اثر تجربیات پیشین و نگرش نادرست و مالک‌گونه سبب می‌شوند که کودک آزاران تحت فشار شرایط و حوادث استرس‌زای مذکور به خشونت روی آورند.

عوامل کودک آزاری گاهی به خود کودک برمی‌گردد. همچون فرزند اول خانواده بودن/ کودکان دارای سن کمتر از ۵ سال/ نارس بودن کودک هنگام تولد/



ناهنجاری‌های مادرزادی/ نقایص هیجانی و عاطفی/ اختلال تکلم/ نقص در بینایی و شنوایی/ فلج/ عقب‌ماندگی/ بچه‌های بیش‌فعال/ کودکان بدخلق، سازش‌ناپذیر، وابسته و تحریک‌پذیر/ کودکانی که دائماً بیمار می‌شوند/ کودکان ناخوابسته و نامشروع/ فرزند خوانده/ و کودکان دارای ظاهر فیزیکی زشت و ناپسند هستند.

یا به والدین و محیط اجتماعی و فرهنگی برمی‌گردد وضعیت سرپرستی خانواده/ اعتیاد والدین به الکل و موادمخدر/ تفاوت‌های شدید فرهنگی بین والدین/ تحصیلات کم و در حد پایین والدین/ تک والد بودن/ مهارت‌های اجتماعی پایین و نداشتن مهارت‌های فرزندپروری والدین/ سن پایین والدین/ بیماری‌های خاص جسمی، روحی و روانی والدین/ سابقه بازداشت و یا سوء‌پیشینه کیفری والدین/ تعداد افراد خانوار/ نداشتن امید به زندگی/ علاقمند نبودن والدین به کودک ناخوابسته، معلول/ خانواده‌های منزوی، طرد شده و دارای روابط اجتماعی محدود/ انتظار غیرمعقول و اشتباه از سن و توانایی‌های کودک/ والدین که به نوعی آزار و بی‌توجهی را در دوران کودکی خود تجربه نموده‌اند و یا ارتباط عاطفی ضعیفی با والدین خود داشته‌اند/ والدین که از نظر فکری افرادی نابالغ، خودمحور، زود رنج و حساس هستند/ والدینی که انتظار دارند کودک نیازهای هیجانی و روحی آنان را برآورده سازد/ والدینی که به سرگرمی‌های روزمره خود (فضاهای مجازی، مهمانی و ...) دلبستگی شدید دارند و نمی‌توانند از آن‌ها چشم‌پوشی کنند/ والدین و سرپرستانی که تنبیه کودک را نوعی آموزش انضباطی می‌دانند/ نبود برنامه تنظیم خانواده/ خانواده‌هایی با محرومیت‌های اجتماعی، طرد شده از اقوام و اجتماع/ وضعیت مسکن خانوار/ زندگی در گروه‌های پایین و متوسط و حاشیه شهرها/ خانواده‌های پر جمعیت و شلوغ، پر مشکل و ناسازگار/ فشارهای اقتصادی، سیاسی، بیکاری و تورم/ وجود قوانین که خود کودک آزاری را تشدید می‌نماید/ نبود حمایت‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی/ و ... را می‌توان نام برد.

علائم و نشانه‌های کودک آزاری

تشخیص کامل کودک آزاری بر عهده افراد متخصص و به صورت گروهی است. اما علائم زیر را می‌توان در کودکانی که مورد آزار قرار گرفته‌اند، مشاهده کرد؛ این نشانه‌ها هم زمان دیده نمی‌شود بلکه تنها تعدادی از آن‌ها در کودک مشاهده می‌شود.

*** عاطفی، جسمی، غفلت و ساختاری:** عقب بودن رشد جسمی، روانی، عاطفی و کلامی/ اطاعت افراطی/ عزت نفس پایین/ نداشتن اعتماد به نفس / کودک منفعل و ناراضی/ انزوا و در دنیای خود بودن / دارا نبودن مهارت‌های اجتماعی/ بیش از حد پسیبیدن به دیگران/ صمیمیت بیش از حد با غریبه‌ها/ پرهیز از ارتباط با دیگران/ رفتارهایی برای جلب توجه یا محبت/ مشکل تمرکز/ افت تحصیلی/ پرخاشگری/ ارتباط نداشتن با دیگران/ خجالتی و کمرو بودن/ اختلال تغذیه (دزدیدن یا پنهان کردن غذا) / رفتارهای غیرعادی به همراه واپس‌روی‌ها مثل خیس کردن رختخواب، مکیدن انگشت یا تغییر در نحوه صحبت کردن/ ناخن جویدن/ اختلالات خواب همچون کابوس دیدن، دیر خوابیدن، تمایل به خواب طولانی/ توصیف خود با واژه‌های منفی و تحقیرآمیز/ بی‌میلی به برنامه‌های تفریحی و سرگرمی‌خانواده/ فرار کردن/ خودآزاری و آسیب زدن به خود/ بدخلقی و گوشه‌گیری/ اضطراب، رنج و غم شدید/ احتیاط فراوان در تماس فیزیکی با بزرگسالان/ ترس/ رفتارهای نامتناسب با سن/ تکان دادن بدن به جلو و عقب/ رابطه نامناسب با کسی که از او مراقبت می‌کند/ گریه و قشقرق و جنجال در سن مدرسه.

*** جنسی:** ترس از چیزهایی که قبلاً نبوده است/ ناخن جویدن/ بارداری در کودکان دختر که به سن بلوغ رسیده‌اند/ علائم و نشانه‌های بیماری‌های مقاربتی/ ادرار خونی/ اشکال در نشستن روی صندلی/ از دست دادن ناگهانی اشتها/ دیدن کابوس‌های شبانه/ حالت

گوشه‌گیری و یا پرخاشگری شدید به طور ناگهانی/ فقدان ناگهانی علاقه به زندگی/ پس رفت به سوی رفتارهای بچه‌گانه مثل خیس کردن رختخواب، مکیدن انگشت و گریه بیش از حد/ اعلام تماس لمسی یا جنسی با اشخاص/ اعلام داشتن یک بازی پنهانی با افراد بزرگسال/ اعلام ترسیدن از تنها ماندن با بزرگسالان.

راهکارهای اساسی در پیشگیری از خشونت علیه کودکان:

کودک آزاری مانند کوه یخی است که فقط قله آن پیداست؛ هر زمان که قسمتی از آن نمایان می‌شود عواطف و احساسات جامعه جریحه‌دار و خشم عمومی برانگیخته می‌شود. کودکان جزو گروه آسیب‌پذیری هستند که توان دفاع از خودشان را ندارند و نیازمند حمایت شناخته می‌شوند. پس لازم است توجه دقیق و آگاهانه‌تر در روند روبه‌رشد جسمی- فکری- معنوی آن‌ها از سوی خانواده و جامعه انجام شود.

در جوامعی که نابرابری‌های اجتماعی و خشونت در آن رواج دارد/ فقدان خدمات مناسب برای حمایت از خانواده‌ها/ سطح بالای بیکاری/ فقر مادی و فرهنگی/ اعتیاد و فقدان برنامه‌ها و سیاست‌های مناسب برای پیشگیری/ در جامعه‌ای که مطابق با هنجارهای فرهنگی موقعیت فرزندان در مرتبه‌ای پایین‌تر از والدین قرار می‌گیرد و والدین بر کودک مالکیت دارند/ سیستم آموزشی ناسالم و بی‌عدالتی‌های نظام آموزشی/ تضعیف نظام خانواده/ در اختیار قرار ندادن فضاها و خدمات اجتماعی و رفاهی و به خصوص آموزشی مناسب به خانواده‌ها/ دگرگونی سریع ارزش‌ها و تغییرات سریع اجتماعی و فرهنگی و.. که مردم جامعه نتوانند سرعت تغییرات در خودشان را با سرعت تغییرات در اجتماع تنظیم کنند/ باز تولید آسیب در جامعه به شکلی که هدفی در میان مردم درونی می‌کنند اما وسایل دستیابی به آن هدف را در اختیار مردم قرار نمی‌دهد مثل ازدواج و زاد و ولد/ خشونت‌های ساختاری و بنیادی در یک جامعه/ و .. خطر کودک‌آزاری و بده‌فروشی با کودک بیشتر است.

از این‌رو در سطح کلان، سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که منجر به استانداردهای ضعیف زندگی و نابرابری و ناپایداری اقتصادی و اجتماعی می‌شوند (که عامل تعیین‌کننده در افزایش شیوع کودک‌آزاری است) باید تصحیح شود. تلاش برای کاهش فقر، اعتیاد و بیکاری/ ثبت دقیق تمامی موارد تولد نوزادان در اسرع وقت به طوری که مانع نوزادکشی، فروش کودک و ربوده شدن شود/ بازنگری و اصلاح قوانین موجود درباره حقوق کودکان و تصویب قوانین بازدارنده از تنبیه بدنی و سوءاستفاده از کودکان و ایجاد ضمانت‌های اجرایی لازم/ رفع هرگونه نابرابری و تبعیض در مورد کودکان/ ارتقای سطح خدمات بهداشتی، آموزشی و امکانات تفریحی کودکان/ دسترسی کودکان به مراکز مشاوره از طریق تلفن، مراجعه حضوری و مکاتباتی/ تعیین معیارهای جدا کردن اجباری کودک از خانواده در مواقع بحرانی/ اجرای برنامه‌های پیشگیرانه با هدف تشویق کودکان به محافظت از خود در برابر خشونت/ برقراری یک سیستم گزارش‌دهی دائمی در سطح کشور برای موارد سوءاستفاده و آزار کودکان صورت پذیرد.

و در نهایت باید رشد آگاهی جامعه و والدین درباره مصادیق حقوق کودک و مسئله کودک‌آزاری باید مدنظر قرار گیرد. مراحل رشد کودک، و روش‌های فرزندپروری مدرن و متناسب با دوره معاصر به والدین آموزش داده شود و نیز به آن‌ها این نکته فهمانده شود که انتظاراتشان از کودک معقول و متناسب با توانایی‌های او باشد. باید حد و مرزهای کودک‌آزاری در اجتماع و قوانین مشخص شود. آموزش مصادیق کودک‌آزاری باید به صورت همگانی صورت پذیرد تا همه آگاه باشند چه رفتارهایی می‌تواند به شخصیت کودک آسیب بزند. به‌کارگیری افراد متخصص برای مجامع اجتماعی مانند مهدها و مدارس که کودکان را به منظور آموزش، نگهداری و حمایت ساعتی از شبانه‌روز در اختیار دارند. که البته نظارت نیز بر این محیط‌های اجتماعی ضروری است. /

حسین شریعتی
کارشناس حقوقی



شرایط حضانت کودکان بی‌سرپرست چیست؟

هرگاه کودک بر اثر عللی مانند مرگ پدر و مادر سرپرستی نداشته باشد و اقوامی نباشند که توانایی نگهداری او را داشته باشند، این کودک بایستی مورد حمایت مؤسسات دولتی یا غیردولتی قرار گیرد. البته گاهی برخی زوجین خواهان پذیرش سرپرستی آنان می‌شوند. در ادامه شرح مختصری از شرایط کودکان و درخواست‌کنندگان سرپرستی آمده است؛

چه کودکانی را می‌توان به سرپرستی پذیرفت؟

سپردن سرپرستی افراد در صورتی مجاز است که دارای یکی از شرایط زیر باشند:

۱- امکان شناختن هیچ‌یک از پدر، مادر و جد پدری آن‌ها وجود نداشته باشد.

۲- افرادی که سرپرستی آن‌ها به سازمان سپرده شده و تا زمان دو سال از تاریخ سپردن آن‌ها به سازمان، پدر یا مادر و یا جد پدری و وصی منصوب از سوی ولی قهری برای سرپرستی آنان مراجعه نکرده باشند.

۳- هیچ‌یک از پدر، مادر و جد پدری آنان و وصی منصوب از سوی ولی قهری، صلاحیت سرپرستی نداشته باشند و به تشخیص دادگاه صالح این امر حتی با ضم امین یا ناظر نیز حاصل نشود.

چه کسانی می‌توانند در خواست سرپرستی بدهند؟

مطابق با قانون مذکور اشخاص زیر به ترتیب اولویت می‌توانند سرپرستی کودکان مشمول این قانون را بر عهده بگیرند:

۱- زن و شوهری که ۵ سال از تاریخ ازدواج آن‌ها گذشته باشد و از این ازدواج صاحب فرزند نشده باشند، مشروط بر اینکه حداقل یکی از آن‌ها بیش از ۳۰ سال سن داشته باشد؛ چنانچه بنا بر تشخیص سازمان پزشکی قانونی امکان بچه‌دار شدن زوجین وجود نداشته باشد، درخواست‌کنندگان از شرط مدت ۵ سال مستثنی خواهند بود.

۲- دختران و زنان بدون شوهر در صورتی که حداقل ۳۰ سال سن داشته باشند، منحصراً حق سرپرستی دختران را خواهند داشت.

۳- زن و شوهر دارای فرزند مشروط بر اینکه حداقل یکی از آن‌ها بیش از ۳۰ سال سن داشته باشد.

شرایط لازم برای اعطای سرپرستی

درخواست‌کنندگان سرپرستی طبق ماده ۶ قانون حمایت از کودکان و نوجوانان بی‌سرپرست و بدسرپرست باید دارای شرایط زیر باشند:

۱- تقید به انجام واجبات و ترک محرمات؛ ۲- عدم محکومیت جزائی مؤثر با رعایت موارد مقرر در قانون مجازات اسلامی؛ ۳- تمکن مالی؛ ۴- عدم حجره (صغار و مجنون و غیررشید نباشند)؛ ۵- سلامت جسمی و روانی لازم و توانایی عملی برای نگهداری و تربیت کودکان و نوجوانان تحت سرپرستی؛ ۶- نداشتن اعتیاد به مواد مخدر، مواد روان‌گردان و الکل؛ ۷- صلاحیت اخلاقی؛ ۸- عدم ابتلا به بیماری‌های واگیردار یا صعب‌العلاج؛ ۹- اعتقاد به یکی از ادیان مصرح در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران؛ (ادیان اسلام، کلیسیا، زرتشتی و مسیحی)

لازم به ذکر است دادگاه در صورتی حکم سرپرستی صادر می‌کند که درخواست‌کننده سرپرستی بخشی از اموال یا حقوق خود را به کودک یا نوجوان تحت سرپرستی واگذار کند مگر ر مواقع خاص و به تشخیص دادگاه. /

تصویب
قانونی که حتی
بی‌توجهی و
سهل‌انگاری
والدین را -در
صورتی که
منجر به صدمه
و آسیب
به طفل یا
نوجوان شود-
جرم‌انگاری
کند، پدیده
نوبنی است
که احتمالاً
به کاهش
آمار تلفات و
آسیب این
کودکان منجر
خواهد شد؛ اما
فراموش نکنیم
که تأثیر یک
قانون کارآمد و
مؤثر در مرحله
اجرامشخص
خواهد شد.

روزهای دیوانه

روایتی از زندگی ۲ خواهر که سال‌ها تحت شکنجه و خشونت خانگی بودند



عکس: سعید گل | شهرآرا

بلند شد، از نظر او بزرگ است و باید می‌فهمید.» به پسر کوچکش که بسیار آرام و سربه‌زیر است و یک لبخند کوچک مهمان همیشگی کنار لبش، نگاهی می‌اندازد و می‌گوید: «محمدحسن سه‌ساله بود که رفته بودم بهزیستی، وقتی برگشتم آن قدر او را با کابل زده بودم که تمام بدنش کبود شده بود. پرسیدم چرا، گفت که شماره تلفن‌ها را یاد نمی‌گرفته! او نمی‌فهمید بچه باید بچگی کند و حالا برای این دخترها عقده شده که هر وقت در خانه تنها می‌مانند، خاله‌بازی می‌کنند.»

شاید مرا طلسم کرده بود

مادر خانه ظاهر بسیار آرامی دارد و نشانی از رد خشونت در رفتارش نیست. با متانت حرف می‌زند و بارها در گفت‌وگو می‌گوید که آرامشش را از خواندن قرآن دارد. قرآن خواندنی که تنها راه درآمد فعلی او برای خانواده‌اش است. ختم قرآن برمی‌دارد و نماز قضا و روزه قرضی برای دیگران می‌گیرد. او می‌گوید مهره کمرش لق شده است و نمی‌تواند کار بیرون انجام دهد. می‌پرسیم چرا و باز همان خنده‌های شوک زده: «کتک خوردم. به کمرم لگد زده است.»

آزارهای شوهرش از سیلی شروع می‌شود. تعریف می‌کند: «بهانه می‌گرفت که چرا بچه لباسش کثیف شده است. چرا به این دست زد. چرا غذا کم یا زیاد است. جلوی مهمان‌ها دعوا راه می‌انداخت. کاری کرد که دیگر کسی به خانه‌مان رفت و آمد نکرد. بعد هم با کمر بند می‌زد.»

و تمام این بهانه‌ها دلیلی برای کتک‌کاری طفل‌های معصوم است. او ادامه می‌دهد: «شوهرم بچه خیلی دوست داشت. اما بی‌نهایت سختگیر بود. از نظر او دختر باید قوی باشد و بتواند از خودش دفاع کند. برای همین برایشان برنامه روزانه چیده بود آن‌ها باید ساعت ۵ صبح از خواب بیدار می‌شدند و ۲ ساعت متوالی ورزش می‌کردند. اول نرمش می‌کردند و بعد ۱۰۰ تا شنا. ۲۰۰ تا درازنشست و هر یک اشتباه، سه‌بار با کابل کف پایشان می‌خورد. او بعد از ماجرای زندانی شدنش برای کودک‌آزاری فهمیده بود اگر به کف پایشان بزند رد نمی‌اندازد. خودش هم در

بازگشت به خانه می‌تواند با حس امنیت برای آدم‌ها همراه باشد. وقتی به سر کوچه برسی و دوست داشته باشی به خانهاات پا بگذاری، یعنی امنیت داری. یعنی خانه مهر بان است. اما برای معصومه و فرشته، دو خواهر مشهودی که بیشتر از ۱۰ سال، قربانی آزارهای پدری شدند که از بیماری اسکیزوفرنی و اکتیو (حالتی میان اسکیزوفرنی و اختلال دوقطبی) رنج می‌برد، خانه حکم زندان را داشته. امنیت نداشته. مهر نداشته. پدر دیوی بوده که دلبرهای خودش را زندانی کرده و روح و جسمشان را هر روز نابود می‌کرده است. او در قلمرو حکومتی خود، سال‌ها و سال‌ها پاره‌های تنش را مورد بدترین آزارها قرار داده. در این بین، مردمی که می‌توانستند صدای مظلوم این خانواده را به بیرون برسانند، ترسیدند و برای نجات اهالی این خانه اقدامی نکردند. حالا یک سال است از آن روزهای دیوانه می‌گذرد و سرانجام با منتقل شدن پدر به بیمارستان روانی، خانه برای دخترها امنیت دارد و برعکس گذشته، دلشان خانه‌شان را می‌خواهد و دوست دارند از مدرسه به خانه برگردند و ساعت‌های زیادی آنجا باشند. گرچه باز هم به دلیل ضعف قانون‌های حمایتی از خانواده، ترس بازگشت پدر به خانه امن امروزشان را دارند.



شهر بانو
لیلا کوچک‌زاده

و دارد با گوشی بازی می‌کند. فرشته دختر بزرگ خانواده که ۱۷ سال دارد، مدرسه است و معصومه پانزده‌ساله هم خوابیده است. فرشته به مادرش گفته تمایلی به صحبت ندارد و دلش نمی‌خواهد درباره گذشته و کتک‌ها و پدرش حرفی بزند. او در همایش منع خشونت علیه زنان، در مقابل مدعوین، به خوبی درباره گذشته صحبت کرده و حرف‌هایش همه را تحت تأثیر قرار داده. اما حالا نظرشان این است که حرف‌زدن درباره این موضوع، تا امروز سودی برای آن‌ها نداشته و هیچ مشکلی از آن‌ها حل نشده و فقط باعث فخر بهزیستی شده است که دوماهی آن‌ها را از دست پدر بیمار نجات می‌دهد و در یک مرکز نگهداری می‌کند.

فرصت خوبی داریم تا زمانی که معصومه از خواب بیدار شود، داستان تلخ آن سال‌های دیوانگی‌های پدر خانواده را از زبان مادرشان بشنویم. بعد ازدواج برای زندگی به مشهد می‌آیند و یک سال بعد، با به دنیا آمدن اولین بچه، آزارهای بی‌دلیل شوهرش شروع می‌شود. البته نشانه‌های بدرفتاری با خودش نیز تعصب‌های بیجا داشته ولی کتک‌ها از زمان تولد دخترها شروع می‌شود. پدری که با بچه‌ها مثل آدم بزرگ‌ها رفتار می‌کرده است. می‌گوید: «فکرهای خوبی برای تربیت بچه‌ها توی ذهنش بود ولی نمی‌دانست آن‌ها را چگونه پیاده کند. از بچه‌ها توقع داشت مثل آدم بزرگ‌ها بفهمند. یعنی بچه یک‌ساله که از جایش

روز اول

امروز که بعد از یک سال خلاص شدن از آن روزهای دلهره، رو به روی ما نشستیم و خاطرات تلخ کتک‌خوردن‌های خودش و پاره‌های تنش را با جزئیات تعریف می‌کند، باورش نمی‌شود، چنین بلاهایی سرشان آمده است و بارها و بارها در حین گفت‌وگو خنده‌اش می‌گیرد. خنده‌هایی شوک‌زده. مادر فرشته و معصومه، دائم می‌گوید: «نمی‌دانم چطور کارهای شوهرم را تحمل می‌کردم. از خودم تعجب می‌کنم. الان با خودم می‌گویم چرا من هیچی حالی‌ام نمی‌شده است. شاید برای این بود که اجازه نمی‌داد از خانه بیرون بروم و کسی را نمی‌دیدم و فکر می‌کردم همه مردم همین شکلی زندگی می‌کنند.»

زندگی او سال‌ها پیش که پدرشان رهایشان می‌کند و می‌رود، عوض می‌شود. «دوست داشتم ادامه تحصیل بدهم اما پدرم برای اینکه از مدرسه پسر نداشت، رهایمان کرد و رفت. پشتیبانی نداشتیم و مجبور شدم به ازدواج با پسر خاله‌ام تن بدهم. اخلاق‌هایش را می‌دانستم، چون با خانواده‌اش پدایا بود. آن‌ها ۷ تا بچه بودند و او پسر بزرگ و خیلی از پدرشان کتک خورده بود.»

بچه‌ها باید مثل آدم بزرگ‌ها بفهمند

قرارمان را در خانه‌شان در محله بهمین گذاشتیم. این‌جا همه چیز آرام است و خورشید سخاوتمندانه از کنار پرده‌ای روشن به خانه‌شان می‌تابد. تنها چیزی که از مال دنیا دارند همین خانه نقلی است که آن را هم به ازای دیه تصادف یکی از دخترها خریده‌اند.

ساعت ۹ صبح است. فقط محمدحسن پسر کوچک خانواده بیدار است

خودش هم در اتاق دیگر می‌خوابید و بچه‌ها باید چنان می‌دویدند که صدای پایشان را می‌شنید و اگر نمی‌شنید، دوباره کتک می‌خوردند

اتاق دیگر می خوابید و بچه‌ها باید چنان می‌دویدند که صدای پایشان را می‌شنیدید و اگر نمی‌شنیدید، دوباره کتک می‌خوردند.»

دوباره حیران می‌خندد و می‌گوید: «می‌دانید بزرگ‌ترین مشکل من همین بود که حامی نداشتم و او از این موضوع سوءاستفاده می‌کرد. از طرفی دعانویسی یاد گرفته بود و کارت مشاوره به عنوان مشاور تجربی چاپ کرده بود. باخودم گاهی می‌گویم شاید مرا طلسم کرده بود.»

یک پارچ آب داغ، یک دست کتک با کابل

« دخترها تا ساعت ۷ ورزش می‌کردند. برنامه بعدی‌شان مدرسه بود و خانه که می‌آمدند باید کارهای پدرشان را انجام می‌دادند. او، تعمیرکار لوازم برقی بود و دخترها را مجبور کرده بود کارش را یاد بگیرند و وظایف او را در خانه تکمیل کنند.

پارسال مددکار از من پرسید که تو چطور از خانه بیرون نمی‌آمدی و به جایی اعتراض نمی‌کردی. خوب او از صبح تا شب خانه بود. فقط عصرها چندساعتی بیرون می‌رفت که دیگر دستم به جایی بند نبود نه اداره‌ای باز بود و نه اصلاً جایی را بلد بودم. همسایه‌ها هم از او می‌ترسیدند و جرئت نداشتند برای نجات ما کاری بکنند. از طرفی دهان بچه‌ها را با دستمال و چسب پهن می‌بست تا صدایشان هنگام کتک خوردن در نیاید.»

این را که می‌گوید به یاد یکی از تلخ‌ترین آزارهای شوهرش درباره بچه‌ها می‌افتد. بغضی تلخ گلویش را چنگ می‌اندازد و تعریف می‌کند: «به بچه‌ها پول توجیبی نمی‌داد و هزار تا سؤال ازشان می‌پرسید که چرا پول می‌خواهند. من که ۱۸ سال است با او زندگی کردم، هیچ وقت ازش پول نخواستم. چون خیلی منت می‌گذاشت. تا اینکه چندباری معصومه از جیبش پول برداشت و او متوجه شد. رفت سر کمد لباس‌هایش و گفت همه را بریز بیرون. بعد هم لباس‌های بچه را درآورد و به من گفت سماور را روشن کن. البته من سریع خاموشش کردم تا خیلی داغ نشود. بعد یک پارچ آب رویش ریخت و از آن طرف با سیم زدش. معصومه بیچاره هم از درد دور خانه می‌دوید. من هم اگر می‌خواستم بچه‌ها را از زیر دستش دربیآورم، به جان من هم می‌افتاد و تهدید به کشتن می‌کرد.»

بچه‌ها را به جان هم می‌انداخت

او آنقدر بچه‌ها را می‌زد که خودش خسته می‌شد ولی بازهم دست از سرشان برنمی‌داشت. این را می‌گوید و ادامه می‌دهد: «یک بار معصومه را به نردبان بسته بود و با سیم می‌زدش. خون‌های ریزی توی صورت شوهرم پاشید که نمی‌دانم از کجا بود. نفس دخترم تنگ شده بود. از زیر دست پدرش گرفتمش. بغلش کردم و آوردمش توی حیاط تا نفسش تازه شود. آن وقت آمد و گفت برش گردان که بقیه کتک‌هایش مانده است. وقتی هم از کتک‌زدن خسته می‌شد، بچه‌ها را به جان هم می‌انداخت تا همدیگر را بزنند.» شنیدن این بخش از حرف‌هایش دیگر تحمل کردنی نیست. طوری درد به جان آدم می‌اندازد که انگار تماشاگر خاموش این صحنه‌های دردناک بودی و

نمی‌توانستی برایشان کاری کنی.

اما این همه آزار و کتک بچه‌ها و صورت‌های کبودشان بدون درمان خوب می‌شده است و دوباره روز از نو و آن‌ها رنگ دکتر نمی‌دیدند. «یک‌بار چنان لگدی به کمرم زد که چون قبلیش سقط داشتم، به خون‌ریزی شدید افتادم. چهار دست و پا در خانه راه می‌رفتم. منتهی ما خودمان خوب می‌شدیم و دکتر و دوائی در کار نبود. او حتی نمی‌گذاشت قربان صدقه بچه‌ها بروم و دست و پایشان را چرب کنم.» دخترها باید طبق برنامه‌ریزی روزانه پدرشان مطالعه و از کتاب‌ها یادداشت‌برداری می‌کردند. کتاب‌هایی درباره روان‌شناسی و هیپنوتیزم. آخر هفته هم باید جواب پس می‌دادند و به قول مادر آخر هفته‌ها دادگاه داشتند. پدرشان از آن‌ها می‌پرسید در طول هفته چقدر مطالعه کردید، چی یاد گرفتید و مادران چه چیزی به شما یاد داده است و هر جوابی که دلخواه پدر نمی‌بود، ضربات کابل حرف آخر را می‌زد.

از بیمارستان روانی که برگشت، فرشته شده بود

آن‌ها در این سال‌ها یک روز خوش هم نمی‌بینند. تا اینکه بالاخره نوید آزادی در زندگی آن‌ها دمیده می‌شود. آن هم وقتی که معصومه کلاس چهارم است و فرشته هفتم. مادرشان می‌گوید که شوهرش سه ماه اجازه مدرسه رفتن به دخترها را نمی‌دهد و می‌گوید نباید درس بخوانند و کار او را باید یاد بگیرند. همین می‌شود که صدای مدیر مدرسه‌شان درمی‌آید و به بهزیستی اطلاع می‌دهد. «ز بهزیستی آمدند در خانه‌مان. همان موقع هم سر و صورت بچه‌ها داغان بود. اول به من گفت برو دم در ببین کی هست. خودش هم آیفون را برداشته بود و گوش می‌داد. مددکار هم این موضوع را فهمید و دورتر ایستاده بودند و من هم با ایما و اشاره گفتم همین الان هم بچه‌ها را زده است. خودش آمد دم در و آن‌ها گفتند ما می‌خواهیم بچه‌ها را ببریم. گفت من بچه‌هایم را به شما نشان نمی‌دهم. اصلاً تو زندگی من چی می‌خواهید و به آن‌ها بد و بیراه گفت. تا اینکه چند روز گذشت و از دادگاه سرپرستی زنگ زدند و گفتند با بچه‌ها بیاید دادگاه کوهسنگی. البته او اصلاً نترسید و آن‌ها را جدی نگرفت. خیلی قلدر بود.»

در دادگاه از او تعهد می‌گیرند که اگر بچه‌ها را مدرسه نفرستد، آن‌ها را ازش می‌گیرند. او هم که به این کار مجبور شده بود بچه‌ها را می‌ترساند که حق ندارند جلوی او درس بخوانند. فرشته را هم به نوشتن یک نامه مجبور می‌کند که کسی کاری به کارشان نداشته باشد و بابای ما صلاحمان را می‌داند و این نامه را به بهزیستی می‌دهد. مادر بچه‌ها می‌گوید: خوشبختانه بعد از این ماجرا، مددکاران بهزیستی از دور زندگی ما را کنترل می‌کردند. گرچه شوهرم، بازهم بچه‌ها را مانند سابق آزار می‌داد. او ادامه می‌دهد: دوباره یک ماه بعد، از بهزیستی آمدند جلوی خانه‌مان بچه‌ها را بردند توی ماشین و از پایش عکس گرفتند و پرونده‌ای برای شوهرم باز کردند و نوروژ همان سال از کلانتری آمدند و او را به بیمارستان ابن‌سینا منتقل کردند.

آهی به آسودگی می‌کشد و ادامه می‌دهد: در بیمارستان تشخیص دادند که بیماری اسکیزوفرنی دارد و بیماری‌اش به دلیل درمان نشدن پیشرفت کرده است و اگر درمان نشود ممکن است هر چهار نفرمان را بکشد و این بیمارها باید تا آخر عمرشان دارو مصرف کنند.

بار اولی که شوهرش از بیمارستان به خانه برمی‌گردد را به خوبی درخاطر دارد. زمانی که شوهرش به یک فرشته تبدیل شده بود. «اولین بار بیشتر از سه‌ماه نگهش نداشتند. به او شوک داده بودند و همه چیز را فراموش کرده بود. آرام بود و وقتی برگشت خانه یک فرشته بود. با اثر دارو خوب و آرام بود. مغازه‌اش را مرتب کرده بود و داروهایش را به موقع می‌خورد و به بچه‌ها هم کار نداشت چون داروهای گیجش می‌کرد. بحث‌های سیاسی و اقتصادی‌اش را هم کنار گذاشته بود. ما هم به آرامش رسیده بودیم. منتهی در این بین معصومه تصادف کرد و پاش از سه جا شکست. دیه گرفتیم و با مبلغش توانستیم این خانه را بخریم.»

جنون ندارد و می‌فهمد

پس از مرخص شدن از بیمارستان، دارو خوردنش را کنار می‌گذارد و دوباره رفتارهای بیمارگونه‌اش را از سر می‌گیرد و این بار حتی بدتر از قبل. در این بین، دادیار به بچه‌ها یاد داده است اگر پدرشان کتک کاری کرد، به ۱۲۳ زنگ بزنند. این بار فرشته زنگ می‌زند و دوباره پدرشان را به بیمارستان منتقل می‌کنند و او یک ماه در بیمارستان ابن‌سیناست. می‌گوید: «پزشک قانونی هم بیماری‌اش را تأیید کرده بود. ولی گفتند اینکه جنون داشته باشد و نفهمد دارد چه کار می‌کند، این طوری نیست و می‌فهمد که بچه‌ها را می‌زند. و همین موضوع گواهی شد بر اینکه در دادگاه انقلاب، قاضی او را مریض تشخیص ندهد و برای او به عنوان کودک‌آزار و کسی که خودش را به بیماری زده است، حکم بدهند.»

دوباره صدایش ذوق زده می‌شود و تعریف می‌کند: «باز پرس جلوی من از او خواست شنا برود. هفت هشت تا بیشتر نتوانست. باز پرس گفت که چطور از بچه کوچک همچین انتظاری داری. او هم گفت دارو خوردم و نفهمیدم. من بچه‌هایم را دوست دارم. باز پرس هم گفت بلایی سرت در می‌آورد که در زندان روی موزائیک‌های داغ راه بروی. برایش وثیقه هفتادمیلیونی نوشتند و تا زمان مشخص شدن پرونده‌اش او را فرستادند زندان. چنان ذوق کرده بودم و با خودم می‌گفتم اگر پشتی داشتم این بلاها را سرمان در نمی‌آورد.»

به این شکل ۱۲ ماه زندانی می‌شود. و اهل خانه‌اش می‌توانند نفسی به راحتی بکشند.

او هم در این مدت، برای طلاق اقدام می‌کند اما از آنجا که شوهرش مهاجر بوده و او مجبور به قیام شدنش، نمی‌تواند اقدامی کند. مگر اینکه وکیل داشته باشد و کمکش کنند.

سومین آزادی

یک بار دیگر هم پدر بیمار، بعد از زندان به خانه برمی‌گردد. بار سومی که بچه‌ها و همسرش امیدوار هستند که دفعه چهارمی نداشته باشد. این بار قصد خفه‌کردن همسرش را دارد که معصومه جان مادر را نجات می‌دهد. تعریف می‌کند: «سر موضوعی بحثمان شد. عصبانی شد و هلم داد و رختخواب‌ها افتاد روی من. شالم را دور گردنم انداخت و کشید. با مرگ لحظه‌ای فاصله نداشتم که معصومه هلش داد و او هم افتاد. تمام دهنم زخم شده بود.» بعد هم با دست روی دهانش می‌کشد و انگار که آن صحنه تداعی می‌شود. به ۱۲۳ زنگ می‌زند و بعد از مدت کوتاهی با پیگیری مددکاران و خودش، حکم جلب پدر بیمار را از کلانتری می‌گیرند و به مرکز نگهداری از بیماران مزمن در نیشابور منتقل می‌شود و تا امروز در این مرکز به سر می‌برد. گرچه با مظلوم‌نمایی به دنبال بازگشت به خانه است. البته در این مرکز برای بیماران منع ترخیص وجود دارد. مگر اینکه خانواده‌اش رضایت بدهند. معصومه و مادر بچه‌ها که به هیچ وجه راضی به بازگشت او نیستند ولی فرشته در کمال تعجب دوست دارد خانواده‌شان دورهم باشند. فرشته می‌گوید: ما پدرمان را دوست داریم و می‌خواهیم همه‌باهم زندگی کنیم. من که فکر می‌کنم پدرش طلسمش کرده است.

حالا آن‌ها در این یک سال نبودن مرد خانواده، آرامش دارند و به زندگی عادی برگشته‌اند. خواهرها بسیار باهوش هستند و در جشنواره‌ها شرکت می‌کنند و مقام می‌آورند. فرشته آسانسور افقی طراحی کرده و در جشنواره خوارزمی مقام آورده. امسال هم نکه دارنده موبایل ساخته است. اما درآمد آن‌ها بسیار ناچیز است. یارانه و قرآن خواندن‌های مادر و کمک دویست هزار تومانی ماهیانه پدر بزرگ پدری بچه‌ها. دخترها به دلیل این همه سال آزار دیدن، از نظر جسمی با بیماری‌هایی دست و پنجه نرم می‌کنند. فرشته به دلیل لگدهایی که خورده، گاهی کنترل ادرار ندارد. مادر می‌گوید که دخترها بعدها به من می‌گفتند که بعد از لگدهای پدرشان به شکم آن‌ها، وقتی دست‌شویی می‌رفتند، ادرارشان سیاه بوده است. از طرفی آن‌ها نیاز

یک بار

معصومه را به

نردبان بسته

بود و با سیم

می‌زدش.

خون‌های ریزی

توی صورت

شوهرم پاشید

وقتی هم از

کتک‌زدن خسته

می‌شد، بچه‌ها

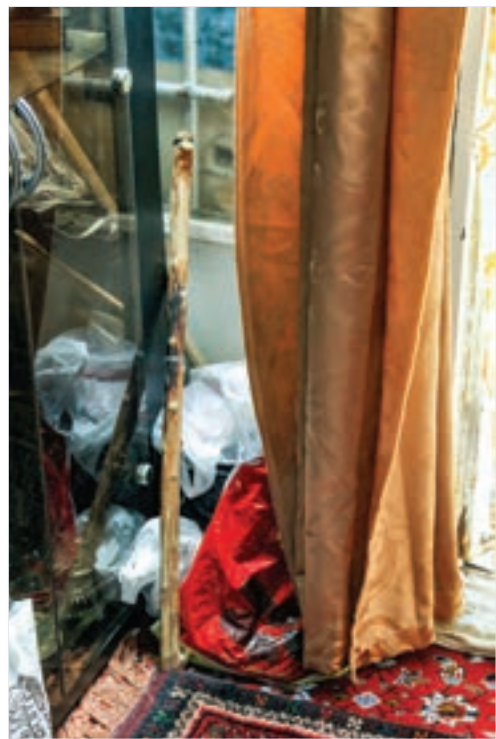
را به جان هم

می‌انداخت

تا همدیگر را

بزنند.





عکس: سعید گلشن شهرآرا

زیادی به روان‌شناس دارند. بچه‌ها مشکل ارتباط برقرار کردن دارند و خیلی نیاز دارند به حرف زدن تا تخلیه روانی بشوند. البته می‌توانند از مشاور رایگان بهزیستی استفاده کنند اما مسیرشان دور است و رفت و آمد برایشان مقدور نیست.

مثل بابای ستایش

معصومه هنوز بیدار نشده است. توان دیدن و حرف زدن با او سخت است. چطور توانسته این همه کتک را تحمل کند. این همه درد. اما مادرش او را بیدار می‌کند تا برای رفتن به مدرسه آماده شود. دختری زیبا با چشمان خواب‌آلود و کمی اخمالو. روی میله‌هایی که به تازگی خیری برایشان هدیه آورده است، می‌نشیند. گنج خواب است و چشم‌هایش را می‌مالد. قد کشیده و اندامی لاغر و ورزیده دارد. اما چیزی در چهره‌اش کم است. فروغ. مادرش می‌گوید تا سال گذشته، دخترهایش قد نکشیده و ریز مانده بودند. ولی با رفتن پدر، جان گرفته و قد کشیده‌اند. بعد با همان آرامش بی‌نظیر و لبخند مهربانش می‌گوید: «من این دختر را خیلی دوست دارم. اصلا معصومه یک چیز دیگر است.»

گفت‌وگوی ما با معصومه به سؤال و جواب‌های کوتاه و منقطع منتهی می‌شود. بیشتر از این برایمان حرفی نمی‌زند. فقط صدای کوکوی موسی کوتقی‌هاست که در سکوت بین حرف‌هایمان می‌پیچد.

دوست دارد رشته علوم انسانی بخواند تا به قول خودش افسر، وکیل یا قاضی شود. همه این شغل‌ها به نجات جان آدم‌ها مربوط است و نکته تأثیربرانگیز اینجاست که معصومه برای خودش چیزی نمی‌خواهد.

می‌گوید: «دوستم مریم طلاق گرفته. پدرش دو تازن دارد و از این خانواده‌هایی هستند که وقتی دختر از ۱۵ سالگی رد شد، ترشیده است و باید ازدواج کند. حالا او را خیلی در خانه از نظر روحی اذیت می‌کنند. من وقتی این شغل‌ها را داشته باشم او را از دست پدرش که معتاد است، نجات می‌دهم و برادرهای قاچاقچی‌اش را زندان می‌اندازم.»

بدون اینکه چیزی بپرسم می‌فهمم که بچه‌ها در مدرسه در مورد مشکلاتشان با هم حرف می‌زنند او با یک نوع بی‌خیالی ادامه می‌دهد: اوایل وقتی تعریف می‌کردم بچه‌ها به من می‌گفتند باز دیشب کدام داستان را خواندی. صدایش خیلی آرام می‌شود: آن‌ها آدم حساب نمی‌کردند. معصومه یک بار جان مادرش را نجات داده است وقتی مادر نفس‌های آخر را می‌کشد: من از بچگی قلدر بودم. بعد ترسو شدم. ولی الان ترسم ریخته و همین الان اگر پدرم برگردد، ازش نمی‌ترسم. آن وقت‌ها ساعت ۵ صبح باید بیدار می‌شدیم. یک بار که خواب مانده بودم، یک چیزی محکم خورد توی پشتم. چشم‌هایم را باز کردم دیدم با شیلنگ بالای سرمان ایستاده و داد می‌زند که شما خوابیدید یا دارید ورزش می‌کنید. بعد ما را بیدار کرد و چندتا دیگه هم زد. تا خود ۷ صبح ورزش می‌کردیم. شنا، بشین باشو و... بعد ۷ صبح می‌رفتیم مدرسه. هر روز دیر می‌رسیدیم. ما هیچ‌وقت دوست نداشتیم خانه باشیم.

نفسش را تازه می‌کند و لبخند طعنه‌آمیزی می‌زند: امتحان دادنش این‌طوری بود که اگر امروز ۱۰۰ تا شنا می‌رفتیم، فردا باید ۲۰۰ تا می‌رفتیم. پس فردا ۳۰۰ تا. من ورزشم از فرشته بهتر بود. خیلی وقت‌ها ۱۰۰ تا شنا را کامل می‌رفتم. اما به ازای هر یک دانه که کم می‌رفتیم کتک می‌خوریم. می‌زد کف پایمان. ساق پا. همه جا. به فرق سرم هم خورده و الان خیلی حس ندارم. (دستش را روی سرش می‌گذارد) این می‌گذشت تا شب. اگر بیکار بودیم که باز باید کتک می‌خوردیم. اگر کار داشتیم هم باید ورزش می‌کردیم.

روز دوم

پنجشنبه، روز تعطیلی بچه‌هاست. فرشته در مقایسه با معصومه، زودتر گرم می‌گیرد و خودمانی می‌شود ولی اخلاق‌های خاص دوران بلوغ و نوجوانی را دارد. خوش‌پوش است و به خاطر آن همه سال ورزش کردن مثل خواهرش، ورزیده و خوش‌تیپ شده است. لباس‌های خانه‌اش هم زیبا هستند و با همان امکانات محدودی که دارند، آن‌ها را با هم ست کرده است. البته تحصیل در رشته طراحی دوخت هم روی سلیقه‌اش بی‌تأثیر نبوده است. او هم مانند معصومه، صبح‌های روز تعطیل را تا هر

وقت که دلش بخواهد می‌خوابد، شاید به جبران آن صبح زودهای وحشتناک و ورزش‌های جانکاه.

مادر گفته بعد از رفتن پدرشان، دخترها وارد فضای مجازی هم شده و برای خودشان صفحه زده‌اند. حالا جالب اینجاست که فرشته در همین یک سال اخیر، صفحه‌ای در اینستاگرام برای حمایت از محسن ابراهیم‌زاده ساخته است که حدود ۱۴ هزار دنبال‌کننده دارد و پرترفدار است. از او می‌پرسیم، چطور به این عدد رسیدی؟ که می‌گوید: «روی ویدئوهای محسن ابراهیم‌زاده، ادیت خودم را می‌زنم و همین کار بازدید فیلم‌ها را زیاد می‌کند و فالوورها هم افزایش پیدا می‌کنند.» پست‌هایش جذاب هستند و پر از انرژی و هیچ نشانی از یک دختر که سال‌ها مورد آزار قرار گرفته، ندارند.

«سلام سلام همگی سلام

زندگی سلام

عہ حواسم نبود دیگه ببخشن

خب من اومدم با ادیت جدید، خوب نشده ولی برای یک شروع یواشکی خوبه بله دیگه

#تامثبت بی‌نهایت پشتتم»

و «بخند که اگه نخندی دل دنیا می‌گیره

بد کردی به دلم و ...»

فرشته به دنبال تحصیل و گرفتن مدرک در رشته الکترونیک از هنرستان است. او به طور عملی و به دلیل آموزش‌های سنگین پدرش، خیلی چیزها را بلد است و به راحتی می‌تواند تعمیرات انجام دهد و از این راه پول هم دربیارد. آن همه سال اصرار و اجبارهای پدرش برای یادگیری تعمیرات لوازم برقی که با کتک همراه بود، هر چه نداشته، او را به یک خانم مهندس تجربی کوچک تبدیل کرده است. اما معمولاً محصلان این رشته پسرها هستند و او هنوز نتوانسته هنرستانی را برای تحصیل و گرفتن مدرک پیدا کند. بنابراین وارد رشته طراحی دوخت شده و حالا در سرش ایده ناب و جذابی را می‌پروراند.

او می‌خواهد، طراح لباس محسن ابراهیم‌زاده شود. وقتی این را به ما می‌گوید، با تعجب نگاهش می‌کنیم و مادرش هم یقی می‌زند زیر خنده. فرشته می‌گوید: «طراحی لباس الان محسن را قبول ندارم. خیلی‌ها از لباس‌هایی که او طراحی می‌کند، خوششان نمی‌آید. بیشتر لباس‌هایی که توی ذهن من هست را الان پوشیده است ولی من می‌خواهم خیلی خاص‌ترش را طراحی کنم.»

حالا او به خواهر محسن ابراهیم‌زاده در اینستا پیام داده و برای طراحی لباس برادرش اعلام آمادگی کرده است. مثل همه دخترهای در این سن و سال، عشقش این است که خواننده محبوبش را از نزدیک ببیند.

از آن‌ها می‌خواهیم آلبوم عکسی بیاورند تا پدرشان را ببینیم. مردی در آلبوم حضور دارد که در کنار فرزند تازه متولد شده‌اش در بیمارستان رو به دوربین ایستاده و با خوشحالی می‌خندد. بیشتر از دو سه تا عکس هم در آلبوم حضور ندارد. از فرشته می‌پرسیم تمایل دارد درباره گذشته صحبت کند. چیزی نمی‌گوید و سرش را با گوشه‌اش مشغول می‌کند. اما مادرشان ادامه حرف را به دست می‌گیرد و می‌گوید که گاهی صحبت کردن درباره اتفاق‌های بد آدم را آرام می‌کند. فرشته که این را می‌شنود، می‌گوید: «من با گریه کردن خالی می‌شوم» معصومه هم آرام، از آن طرف ادامه می‌دهد: «کاری که من نمی‌توانم بکنم» و دوباره فرشته می‌گوید: «یکی از مددکارها به من گفت آدم‌هایی که نمی‌توانند راحت درباره اتفاق‌های بد، صحبت کنند، روی کاغذ تمام دردها و مشکلاتشان را بنویسند و بعد پاره‌اش کنند و آتشش بزنند یا صدایشان را ضبط کنند و بعد پاکش کنند.»

همین لحظه می‌خواهم بدانم دوست دارد پدرش برگردد یا نه. با یک نوع بی‌خیالی می‌گوید: «من زندگی گذشته ام را دوست نداشتم و این روزها حالم خوب است. دکترها گفته‌اند او هیچ وقت خوب نمی‌شود.»

تصمیم می‌گیریم بیشتر از این بچه‌ها را به گذشته برگردانیم تداعی برخی خاطرات همگی مان را آزار می‌دهد از خانه در حالی بیرون می‌آیم که حرف‌های زیادی از مادر دخترها را فراموش نخواهیم کرد:

«من این همه زحمت می‌کشم ولی سرپرست بچه‌ها حساب نمی‌شوم چون پدرشان زنده است به همین دلیل از بهزیستی، کمیته امداد یا خیریه‌های دیگر، کمکی به ما تعلق نمی‌گیرد. چه باید بکنم؟»

راهی به رهایی

گفت‌وگو با شهره شاهرودی، کارشناس - مسئول دفتر آسیب‌های اجتماعی خراسان رضوی



✦ شهر بانو حمیده وحیدی

طبق اعلام معاون اجتماعی سازمان بهزیستی کشور، در سال گذشته حدود یک میلیون تماس با اورژانس اجتماعی ۱۲۳ از سوی مردم گرفته شده است که از این بین حدود ۱۱ هزار مورد «کودک آزاری» و حدود ۱۰ هزار مورد «همسر آزاری» بوده است. همین‌طور بیش از ۷۰۰۰ مورد اقدام به خودکشی در کشور از سوی عوامل اورژانس اجتماعی پیشگیری شده است. اورژانس اجتماعی به عنوان پایگاهی امین و مورد اعتماد، این روزها بازوان جامعه مدنی است تا با دخالت مستقیم بتواند مشکلات خانواده را قبل از رسیدن به بن‌بست حل نماید. در همین راستا گفت‌وگویی با شهره شاهرودی که سال‌ها در حوزه جلوگیری از آسیب‌های اجتماعی فعالیت کرده است داشتیم.

لازم شکل می‌گیرد.

اورژانس اجتماعی از چه زمانی و با چه رویکرد و مأموریتی شکل گرفته است؟

اورژانس اجتماعی رسماً از سال ۱۳۸۶ فعالیت خود را با فعال نمودن خودروهای اورژانس اجتماعی آغاز کرد هدف از راه اندازی اورژانس اجتماعی استفاده بهینه از منابع مادی و معنوی، جامعیت و فراگیری خدمات و جایگزین کردن «مداخلات روانی-اجتماعی» قبل از «مداخلات قضایی و انتظامی» و یا ارائه این خدمات در کنار مداخلات قضایی است.

دامنه مداخله اورژانس اجتماعی در چه حوزه‌هایی تعریف شده است؟

دامنه این مداخلات روانی-اجتماعی است به گونه‌ای که بتواند این مداخلات تأثیرگذاری «تئوری برجسب» را به حداقل برساند و زمینه‌ای برای توانمندسازی افراد در معرض آسیب و آسیب‌دیده اجتماعی فراهم ساخته سازد و آن‌ها را به زندگی سالم بازگرداند.

مردم و گروه‌های هدف چطور از وجود اورژانس و گستره خدماتش مطلع می‌شوند؟

از طریق تبلیغات رسانه‌ای، مصاحبه‌های خبری و از همه مهم‌تر حضور فعال این تیم‌ها و خودروها در مناطق مختلف شهر به ویژه مناطق آسیب‌خیز و مناطق و مراکز پرتردد از جمله پایانه‌های مسافربری، پارک‌ها، نمایشگاه‌ها و...

تیم‌های اعزام عملیاتی متشکل از چه افرادی است؟

تیم‌های اعزامی شامل یک نفر مددکار اجتماعی و یک روان‌شناس با تحصیلات کارشناسی به بالا دارای تجربه کار با گروه هدف و آشنا به دوره‌های بازآموزی تخصصی است.

روند اقدامات اورژانس بعد از تماس چیست؟

اعزام تیم خدمات سیار اورژانس اجتماعی به محل گزارش می‌شود، قبل از هر اعزام در زمان تماس توصیه‌های لازم به تماس‌گیرنده برای افزایش ایمنی فرد در معرض آسیب تا زمان رسیدن کمک داده می‌شود. هم‌زمان با اعزام تیم در صورت تشخیص و ضرورت مداخلات آنی و فوری گزارش به پلیس و سایر سازمان‌های امداد و نجات مرتبط با مسئله داده می‌شود. از جمله آتش‌نشانی، خدمات فوری پزشکی (۱۱۵) و...

و سرانجام مداخلات تخصصی برای ایمن نمودن شرایط برای فرد و خانواده از بعد امنیت جانی و روانی و انجام هماهنگی‌های



سرعت حضور در صحنه چقدر است؟

برحسب تشخیص به دریافت خدمات آنی و یا فوری طی مدت ۳۰ دقیقه تا حداکثر ۳ ساعت نیروهای اورژانس باید در محل حاضر شوند و به ایمن‌سازی شرایط اقدام کنند که در موارد آنی ظرف ۳۰ دقیقه تیم در محل حاضر خواهد شد و در مواردی که نیاز به کمک فوری نباشد این زمان در ۶ ساعت خواهد بود.

برای ورود به حریم خصوصی افراد در مواقع بحرانی چگونه اقدام می‌کنید؟

اساس مجوز ورود به محل و حریم خصوصی برقراری ارتباط و کسب اجازه از سرپرست خانواده و یا مؤسسه است و در صورت ضرورت و اجازه نداشتن از سوی سرپرست و مراقبان طی هماهنگی با سیستم انتظامی و قضایی مجوز ورود کسب می‌شود.

آیا در مراجعات احتمال درگیری فیزیکی هم وجود دارد؟

احتمال حمله فیزیکی از سوی اطرافیان فرد درگیر با مسئله اجتماعی و یا خود فرد وجود دارد. اما مقابله به مثل از سوی همکاران خیر. چون اساس کار آن‌ها احترام، برقراری رابطه همدلانه و ارتباط حرفه‌ای و تخصصی است. از این رو در مواقع خاص حضور نیروی انتظامی در کنار تیم اورژانس ضروری است.

چتر حمایت اورژانس تا کجا و چه مدتی بر سر فرد آسیب‌دیده خواهد بود؟

اورژانس اجتماعی موظف به فراهم کردن شرایط ایمن از بعد فیزیکی و روانی برای فرد طی حداکثر ۲۴ ساعت پس از مراجعه برحسب سطح فوریت مراجعه که در بالا اشاره شد می‌باشد و بعد از آن خدمات از سوی سایر بخش‌های تخصصی به فرد ارائه می‌شود و از بعد اورژانسی بودن خارج می‌شود.

آیا اورژانس اجتماعی امکان ورود به مسائل زناشویی را هم دارد؟

در مواردی که اختلافات و نحوه عملکرد زوجین به گونه‌ای باشد که مخاطرات فیزیکی و روانی برای آن‌ها وجود داشته باشد و سلامت جسمی و روانی فرد به خطر بیفتد ورود می‌کند.



امنیت تیم اعزامی چطور تأمین می‌شود؟

امنیت تیم اعزامی همان‌گونه که در بالا اشاره شد، عبارت است از: (۱) نحوه برخورد عملکرد حرفه‌ای خود تیم (۲) همکاری و همراهی نیروی انتظامی در مواقع و گزارش‌های پرخطر.

مطالعاتی درباره موارد مشابه در کشورهای دیگر هم داشته‌اید؟ چه استانداردهایی وجود دارد و وضعیت موجود اورژانس را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

اطلاعات دقیقی از نحوه عملکرد سایر کشورها نداریم ولی در بین کشورهای منطقه، ایران اولین کشور و پیشگام در این نحوه فعالیت و مداخلات است. در حال حاضر برنامه‌های نوپا محسوب می‌شود اگرچه که از سال ۸۶ فعالیت خود را آغاز نموده است اما توسعه آن از سال گذشته آغاز شده و هنوز نیازمند ارتقای کمی و کیفی در حوزه همکاری با سایر دستگاه‌های دولتی و مراکز غیردولتی و NGO است.

چه موانع و مشکلاتی را پیش رو دارید؟ نیازها و توقعات اورژانس از مردم و مسئولان چیست؟

اساسی‌ترین مشکل شناخت نداشتن دقیق شهروندان و دستگاه‌ها از وظیفه و حوزه کاری و سطح مداخلات اورژانس اجتماعی، اهمیت فوریت در کار اورژانس و نقش آن در امر پیشگیری از شدت یافتن آسیب‌های اجتماعی در سطح فرد، خانواده و جامعه است. از این رو این شناخت نداشتن صحیح باعث شده است در بسیاری از موارد سطح توقعات شهروندان و دستگاه‌ها از اورژانس اجتماعی افزایش یابد و انتظاراتی خارج از حوزه فعالیت و مأموریت‌های تعریف شده از اورژانس داشته باشند که در نتیجه نارضایتی شهروندان را به دنبال خواهد داشت و از سویی مانع انجام مداخلات به‌موقع اورژانس اجتماعی در سایر مأموریت‌های گزارش شده می‌شود.

مداخلات رسانه‌ای در مسائلی مثل خشونت علیه زنان تا چه حد می‌تواند مفید باشد؟ مداخلات رسانه‌ای چه وقت آسیب‌زا است؟

اگر مداخلات به گونه‌ای باشد که جامعه را از منابع اجتماعی موجود و در دسترس برای دریافت خدمات به موقع آگاه سازد و به عنوان یک عامل پیشگیری‌کننده از شدت یافتن آسیب‌های اجتماعی عمل کند مفید خواهد بود. درحالی‌که در بسیاری از موارد گزارش‌های رسانه‌ای و یا خبرهای اعلام شده و نحوه خبرها به گونه‌ای است که سیستم اورژانس اجتماعی را بیشتر درگیر پاسخ‌گویی به رفع ابهامات درباره پیگیری‌های قبلی می‌کند و گروه را از مداخلات به‌موقع در موارد آنی نیز باز می‌دارد و گاهی باعث تشویش ذهن عمومی می‌شود و سطح انتظارات نابجا را از حقوق افراد افزایش می‌دهد. زمانی که بحث امنیت ملی مطرح باشد ضرورت انجام مداخلات عمیق‌تر وجود دارد. رازداری حرفه‌ای در این کار امری واجب می‌باشد و رسانه‌ای کردن موضوع نه تنها کمکی نمی‌کند بلکه باعث بزرگ‌نمایی واقعیت نیز می‌شود که تمامی اقدامات و تصمیمات اجتماعی را در سطح ملی که بسیار ارزنده است نیز انکار می‌کند.

احتمال حمله فیزیکی از سوی اطرافیان فرد درگیر با مسئله اجتماعی و یا خود فرد وجود دارد. اما مقابله به مثل از سوی همکاران خیر. چون اساس کار آن‌ها احترام، برقراری رابطه همدلانه و ارتباط حرفه‌ای و تخصصی است.



شهر بانو
نادیا تقوی

«دستمان را که به هم دادیم، دست من گرم بود و او سرد. پدرم دستانمان را به همدیگر فشرد و برای خوشبختی مان دعا کرد.» جاری شدن خطبه محرمیت برای مونا سیزده ساله، این گونه رقم می خورد. یکی از آسیب های ازدواج در سنین کودکی، ناپایداری و بی ثباتی است. مونا هم خیلی زود طعم جدایی و کودک بیوگی را چشیده است. در پاسخ به درخواست مان برای مصاحبه پیغام فرستاده بود: می ترسم. مبادا خانواده ام متوجه شوند. نکند برادرهایم بفهمند. اما در نهایت راضی به حرف زدن شد. مصاحبه ای که در روزهای آخر امتحانات دبیرستانش به انجام رسید.

قارمان را با مونا بیرون از مدرسه گذاشتیم بعد از امتحان او، در راه خانه شان باهم صحبت می کنیم. خیلی فرصت نداریم و او باید زودتر به خانه برگردد. مدرسه شان در حوالی حاشیه شهر است. یکی از معلمان مدرسه شان مونا را به ما معرفی کرده است. او دختر شاد و سرحالی به نظر می رسد و دوست دارد درباره زندگی اش با تمام جزئیات حرف بزند. انگار که دارد داستانی عاشقانه و غم انگیز را که همین دیشب خوانده، برایمان تعریف می کند. شاید کمی شبیه بامداد خمار، شب سراب و دالان بهشت. طوری که چند بار در حین گفت و گو می گویم، خوب بعدش چی شد، زودتر تعریف کن. الان می رسم.

اینجا رسم است

اول صحبتمان، حرف را به سمت نامزدی دومش می کشاند. شاید باخبر نیست من از ماجرای نامزدی اولش هم خبر دارم. «دو سال پیش، با مرتضی نامزد شدم. من سیزده ساله بودم و او بیست و یک ساله. در روستایمان رسم است که دخترها را سن پایین عروس می کنند و ازدواج فامیلی هم که الی ماشاء... زیاد است. عکس یک پسر را توی گوشی موبایل نشانم دادند و گفتند به نظرت چطوره. من هم اصلا نمی فهمیدم درباره چی یا کی حرف می زنند و فقط به عکسها نگاه می کردم و می گفتم سیاه است، زشت است و...»

از او می پرسم مادرت یا دیگران درباره رابطه زناشویی هم چیزی به تو گفتند. اینکه چطوری با شوهرت ارتباط برقرار کنی. لیخند کوچکی از روی خجالت می زند و می گوید: «نه، هیچ چیز».

اسلحه گرم داشتند

مادرش مدام به ازدواج او اصرار می کند تا اینکه کار به کتک کاری هم می کشد. خواهر بزرگش را هم زود عروس کرده اند و به گفته مونا هنوز که هنوز است زندگی اش پا نگرفته است. حرف از مادرش که می شود می گوید: خودش هم زن دوم بود و ۱۳ سالگی عروسش کردند. او هم در زندگی اش خیلی سختی کشید. می پرسم: خوب خودش که سختی کشیده، چرا دوباره تو و خواهرت را زود عروس کرده است؟ می خندد: «همان بلاهایی که سر خودشان آمده را سر ما در می آورند».

خانواده مرتضی فامیل دورمان بودند و یک طورهایی ما را به زور به این وصلت مجبور کردند. آن ها خلافکار هستند و اسلحه گرم دارند. راستش، پدر و مادرم از شان ترسیدند».

با تعجب می پرسم: اسلحه گرم دارند؟ که می گوید: «توی روستای ما این چیزها عادی است. تازگیها دوپسر با هم بر سر دختری درگیر شدند و یکی از آن ها آن یکی را کشت و حالا قاتل، فراری است.» بعد هم می گوید: «یادم است، تازه ما را نامزد کرده بودند که چهارشنبه سوری رفتم خانه شان. توی حیاط و رو به آسمان، تیر هوایی شلیک می کردند. ترسیده بودم ولی فهمیدم که این کارشان یک مدل آتش بازی و شادی است.» مونا بلند بلند حرف می زند و هیچ ابایی ندارد از اینکه حرف هایش را دیگران هم بشنوند. شاید همان جامعه کوچکی که وقتی او سرش را از خانه بیرون می آورد، او را دیگر نمی خواهد. بی گمان همان ها هم آزادی بلند بلند حرف زدن و چیزی برای از دست ندادن در او تقویت



کودکی ته کشیده

روایت رؤیاها و آرزوهای دختری که دوبار قربانی

کودک همسری شد



موضوع کودک همسری یعنی ازدواج کودکان موضوع نگران کننده‌ای است و از زوایای مختلف هم مورد بررسی قرار گرفته است و فکر نمی‌کنم کسی رضایت بدهد که فردی که هنوز کودکی خود را نگذرانده است و بچه‌ای که توان کافی برای تصمیم‌گیری در مورد زندگی و تامین معیشت خودش را ندارد و از نظر حقوقی و قانونی امکان استیناف حق خود را ندارد، ازدواج کند. آمار نشان می‌دهد تعداد ازدواج کودکان ۱۰ الی ۱۳ سال به ویژه در مناطق حاشیه‌ای قابل توجه است و من امیدوارم در این موضوع همه مصالح را در کنار هم ببینیم.

کرده‌اند.

حواش به من نبود

نامزدی او با مرتضی خیلی دوام نمی‌آورد: «هیچ وقت با من گرم نگرفت. حتی روزی که ما را در حرم محرم کردند، دستش سرد بود و به زور دستم را گرفت. تاحدی که پدرم دست‌های ما را محکم به هم فشار داد. وقتی هم که نامزد شدیم، متوجه شدم حواش به من نیست و سر و گوشش می‌جنبید. اگر چه که کم کم به او وابسته شده بودم. بالاخره به من محبت کرد و او را به عنوان مرد زندگی‌ام پذیرفته بودم ولی خوب یک کارهایی هم می‌کرد که اعصابم خرد می‌شد و توهم برم می‌داشت.»

دوباره حرف مسائل زناشویی را پیش می‌کشم. دختر کم سن و سالی مثل او که هیچ اطلاعی ندارد و مادرش هم آگاهی نکرده است، می‌گوید: «راستش شب‌ها که باهم بودیم، من به خاطر همان رفتارهایی که از او می‌دیدم، دعوا راه می‌انداختم و گریه می‌کردم و اظهار علاقه می‌کرد ولی خیلی رابطه گرمی نداشتیم.»

خود به خود صیغه محرمیت باطل شد

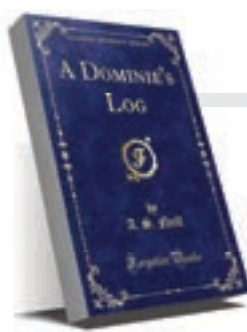
خانواده مادرشور هم رفتار مناسبی با عروسشان ندارند. «توی خانواده‌شان مثل کزت بودم. هال و پذیرای‌شان بیشتر از ۱۰ تا فرش می‌خورد. آن وقت مرا مجبور می‌کردند با جارودستی همه جا را تمیز کنم. مادرشور هم که می‌رفت جلسات زنانه و خواهرشور هم پای تلفن می‌نشست و خودش را به آن راه می‌زد. خود مرتضی هم خانه نبود.» ریز می‌زند زیر خنده که به خدا کمرم می‌شکست.

بدین ترتیب با این ماجراها، منای سیزده ساله ترجیح می‌دهد از این زندگی بیرون بیاید. خانواده‌اش هم دیگر حرفی ندارند. جدا شدنشان خیلی سخت نیست. و همین اتفاق می‌افتد و مرتضی و خانواده‌اش هم سراغی از آن‌ها نمی‌گیرند و رهاش می‌کنند. انگار نه انگار عروسشان بوده و آن همه برای این وصلت، به آن‌ها فشار آورده بودند. بعدها من از گوشه و کنار می‌شنود که آن‌ها می‌گفتند عروس بهانه‌گیر نمی‌خواستیم.

حالا همین جدایی پتکی شده بر سر او. اهالی محله، قوم و خویش‌ها که به خوبی از اختلافات خبر داشتند و خانواده‌اش در مهمانی‌ها هنوز هم که هنوز است بی‌دلیل از او می‌پرسند آخرش نفهمیدیم چرا جدا شدی. یا اینکه معلوم نیست چه کار کردی که ولت کردند و ...

هیچ حسی به هم نداشتیم

صحبتش درباره ماجرای نامزدی‌اش با مرتضی که



خاطرات یک آموزگار، داستان زندگی یک معلم مدرسه در روستایی به نام گرین ویلج در انگلستان است که در بازه سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۵ اتفاق می‌افتد. او با تلاش‌های خود، مدرسه‌ای را که با تنبیه بدنی، ترس از معلمان و کار سخت اداره می‌شد را به محیطی شاد، سرگرم‌کننده و آزاد برای کودکان تبدیل کرد. با انتشار این رمان، یک محصول فرهنگی تأثیرگذار، به دنیای حقوق کودک ورود پیدا کرد و افراد بسیاری را به سمت جنبش‌های حقوق کودک سوق داد.

دکتر کامیل احمدی پژوهشگر حوزه کودکان و نوجوانان



اصلاح قانون در ایران سخت است

در مورد کودک، سن کودکی و حقوق کودکان در ایران یک نوع دوگانگی وجود دارد. سن و سال کودک در ایران اصولاً بار حقوقی ندارد و بیشتر از آن ترجمه دینی شده و سن بلوغ ملاک است. در عموم موارد و جامعه روستایی به جثه و رنگ و رخسار دختر و ریش پسر توجه بیشتری شده است. از لحاظ حقوقی، دختر بچه‌ها می‌توانند در سن ۱۳ سالگی - مشروط به رأی دادگاه صالح حتی در سن ۹ سالگی - ازدواج کنند ولی همین دختر بچه تا سن ۱۸ سالگی از برخی مسائل مانند حق رأی، حساب بانکی، حق طلاق، حق رانندگی و خیلی از تعهدات و ضمانت‌ها اختیاری ندارد. اگر بخواهیم منصفانه نگاه کنیم می‌بینیم موضوعات مرتبط با کودکان، در این چند سال اخیر در سطح کشور بیشتر رسانه‌ای شده، کارگروه‌های تخصصی شکل گرفته است و دانشگاه‌ها برخی از واحدهای درسی‌شان را بیشتر به آن اختصاص داده‌اند.

این مسئله نشان می‌دهد که کودکی قبل از آن به عنوان یک مقوله حقوقی و اجتماعی محسوب نشده و به آن اهمیت چندانی داده نشده است. حال اگر با این پیش زمینه بخواهیم لایحه حمایت از حقوق کودکان را بررسی کنیم می‌بینیم که در همین ناآگاهی عمومی لایحه از استقبال چندانی در جامعه مدنی هم برخوردار نبوده است. قطعاً این لایحه منتقدانی دارد که معتقدند این لایحه دربرگیرنده تمام موارد مهم زندگی آتی کودکان در آینده رو به ترقی ایران نیست. سخن معروفی است که می‌گوید قوانین خوب

قوانینی است که هر ۱۰ سال یک‌بار اصلاح و بازنگری شود. به این دلیل که جامعه در حال تغییر است و این تغییرات حتی ممکن است از یک دهه هم زودتر رخ دهد. جامعه ایران خیلی متفاوت از جامعه جهانی نیست. عصر فناوری، علوم و استفاده از ابزارها و رسانه‌های عمومی جدید، ما را به شدت به هم پیوند داده است. ما باید به همراه تغییرات، قوانینمان را هم تغییر دهیم تا از آسیب‌های اجتماعی کاسته و به نوعی جامعه را واکنسینه کنیم. نسل‌های بعد ما را قبول ندارند همان طور که ما خیلی از نگاه پدر و مادر و اجدادمان را قبول نداشتیم و به نسبت همین امر ساده اهمیت تغییر را بیش از پیش می‌بینیم قوانین باید در گذر زمان اصلاح شوند. قانون‌گذاران برای اصلاح تلاش کرده‌اند اما اصولاً حکومت‌ها بر اصلاح بنیادین قوانین موجود مقاومت می‌کنند چرا که گمان می‌کنند تغییر قوانین در سطح کلان ممکن است مضراتی را به دلیل تفاوت‌های فرهنگی داشته باشد یا کنترل امور اجتماعی و سبک زندگی مردم از اختیار خارج شود. جوامع اروپایی درباره تغییر قوانینشان سریع‌تر عمل می‌کنند. اگر چه تغییر این قوانین در کل زمان‌بر است ولی در نهایت اجتماع و نسل‌های جوان‌تر هستند که بیشترین منفعت و رضایت‌مندی از زندگی را کسب می‌کنند. کشورهای اروپایی و دیگر جوامع غربی مناطقی از دنیا هستند که به قوانین و مسائل اجتماعی‌شان کارشناسی‌تر نگاه می‌کنند و زودتر واکنش نشان می‌دهند. معمولاً قانون‌گذاران در این سیستم‌ها، توصیه‌های کارشناسان امر و مسائل کودکان را با قدرت بیشتری در نظر می‌گیرند و برایش اهمیت قائل هستند. پژوهش‌هایی که از سوی حکومت‌ها سفارش و بودجه‌گذاری و در سطح اجتماع درباره آسیب‌ها و تغییراتی که باید در قانون اعمال شود، انجام می‌شود و قانون‌گذاران به این پژوهش‌ها اعتماد دارند. رابطه‌ای نزدیک میان دانشگاه و فضای آکادمیک با دولت و حوزه اجرایی وجود دارد. در ایران یکی از نقص‌هایی که وجود دارد به نوعی احساس گسیختگی میان فضای آکادمیک و دولت‌هاست که باعث نوعی بی‌اعتمادی هم شده است و فقدان برنامه‌ریزی و اختصاص بودجه در امر پژوهش‌های بی‌واسطه و شفاف بر این شکاف بیشتر دامن می‌زند.

خودش هم زن دوم بود و ۱۳ سالگی عروسی کردند. او هم در زندگی‌اش خیلی سختی کشید.

می‌پرسیم: خوب خودش که سختی کشیده، چرا دوباره تو و خواهرت را زود عروس کرده؟ می‌خندند: همان بلاهایی که سر خودشان آمده را سر ما در می‌آورند

تمام می‌شود، از او می‌پرسیم، تو یک نامزد دیگر هم داشتی، درست است؟ تأیید می‌کند و درباره او می‌گوید: «۳ ماه قبل از نامزدی من با مرتضی، نامزد امین بودم. ولی ماجرای او فقط بین خانواده‌های خودمان بود و زود هم تمام شد و کسی چیزی درباره آن نمی‌دانند. امین هم قوم و خویشمان بود و با او هم صیغه محرمیت خواندیم تا همدیگر را بهتر بشناسیم ولی هیچ وقت حسی بینمان به وجود نیامد. سر و گوش او هم می‌جنبید و جلوی من با یک دختر دیگر ارتباط داشت. اصلاً یکی از دلیل‌هایی که با مرتضی نامزد شدم، همین بود تا از حال و هوای امین در بیایم.»

ما فقیریم شما پول دار

حالا ظاهراً او با فردی در فضای مجازی رابطه دارد جایگاه ویژه‌ای هم در قلبش پیدا کرده است. طوری که من با عشقی سرشار و خیلی مطمئن درباره‌اش حرف می‌زند. «پوریا ۲۳ سالشه. تازگی از ایتالیا اومده و نمایشگاه میلمان داره»

عکساشو دیدی؟ مطمئنی نمایشگاه داره؟ «آره برام فرستاده. بهم عکس‌های ایتالیاش رو هم فرستاده. بهم گفته شماره مامانم رو بهش بدم تا برای خواستگاری بیاد مشهد.»

من با او گفته ما فقیریم و شما پول‌دار. دقیقاً همین کلمه فقیر را به کار برده است اما پسر هم برای بردن دلش گفته از همین صداقتش خوشش آمده و می‌خواهدش.

منتهی او هم در کمال سادگی گفته حالا فرض کنیم ازدواج کنیم، بعدش چی. پسر گفته: خوب بعدش می‌رویم سر خانه و زندگی‌مان. خوب بعدش چی. اگر من دلت را زدم و دوست نداشتی نگهم داری چی؟ این حرف‌ها هم بینشان در این دوهفته دوستی رد و بدل شده. ولی پسر به او قول داده به محض عقد کردن، ماشین را به نامش بزند و خیلی دوستش دارد. شاید هم او را به ایتالیا ببرد.

به خانه‌شان نزدیک شدیم. سعی می‌کنم برایش توضیح دهم که آن پسر تلگرامی را از زندگی‌اش کنار بگذارد تا موقعیت‌های خوب سراغش بیاید. درس بخواند. گذشته را فراموش کند و بگذارد زمانه همه چیز را برایش تغییر دهد. می‌گوید: «بعد از اینکه عهد کردم اولین خواستگاری که آمد جواب بدهم، واقعا یک خواستگار هم آمده است. آن‌ها خانواده‌ام را به خوبی می‌شناسند و ماجرای زندگی‌ام را می‌دانند. همه‌شان هم درس‌خوانده هستند. بین آن‌ها خبری از قاچاق و مواد مخدر و اسلحه نیست. اما، منای ساده‌دل ما فعلاً دلش را پیش آن پسر مجازی جا گذاشته است.»

چه داد به ما هدیه، آموزگار

نگاهی به جایگاه و تأثیر کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در جامعه پذیری چند نسل از کودکان ایرانی



کانون محول نماید. به همین منظور هیئت تحریریه‌ای با حضور نویسندگانی چون محمود مشرف آزاد تهرانی، سیروس طاهباز، محمد قاضی، حسن پستا و منوچهر صفا در کانون شکل گرفت. از این طریق انقلاب فرهنگی در کار ادبیات کودک شکل گرفت و جمعی از چهره‌های مشهور ادبی برای ادبیات کودک قلم زدند.

اولین کتاب‌هایی که کانون در سال ۱۳۴۷ با همکاری نگاره تهیه و چاپ کرد کتاب «ماهی سیاه کوچولو» نوشته صمد بهرنگی و با تصویرگری فرشید مثقالی و کتاب «گل بلور و خورشید» نوشته فریده فرجام با تصویرگری نیکزاد نجومی بود که هر دو در نمایشگاه کتاب کودکان بلونیا برنده جایزه شدند. مهرداد بهار محقق اسطوره‌شناسی، قصه باستانی بستور را برای کودکان نوشت و در سال ۱۳۴۶ «جمشید شاه» را با تصویرگری جمشید مثقالی نوشت. داریوش آشوری کتاب تحسین شده یونسکو با عنوان «پول و اقتصاد» را نوشت. محمود اعتمادزاده کتاب «خورشید خانم» ۱۳۴۸ را در کانون منتشر کرد. سیاوش کسرایی داستان کوتاه «بعد از زمستان در آبادی ما» ۱۳۴۶ را نوشت. محمد علی سپانلو اقتباسی نواز «سفرهای سندیباد» ۱۳۵۴ را نوشت. غلام‌حسین ساعدی کتاب «گمشده لب دریا» ۱۳۴۸ را نوشت. بهرام بیضایی کتاب حقیقت و مرد دانا را در سال ۱۳۵۱ نوشت. هر اثر کانون یک حادثه و یک نمایشگاه تصویری خلاق بود.

کتاب‌های کانون با شمارگان ۵ تا ۱۰ هزار نسخه منتشر و بسیاری تا چندین بار تجدید چاپ می‌شدند. مطابق آمار منتشره در سایت رسمی کانون تا سال ۲۰۰۵ نزدیک به ۱۴۰ عنوان کتاب در ۳ میلیون نسخه به چاپ رسیده است.

غریبه و مه

کانون نخستین جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان را در آبان‌ماه ۱۳۴۵ راه‌اندازی کرد. این جشنواره علاوه بر ارتقای جایگاه فیلم کودک در ایران موجب آشنایی نویسندگان و فیلمسازان ایرانی با فیلم‌های کودک و نوجوان شد. مجموعه‌ای غنی از مکاتب و سبک‌های فیلم‌سازی، (سینمایی، مستند، عروسکی و انیمیشن) با

زمانی که لیلی امیر ارجمند، تحصیلاتش را در دانشگاه راتگرز به پایان رساند و به ایران بازگشت، مطابق آمار ۷۰ درصد مردم بی‌سواد بودند. او می‌دانست که باید با کودکان شروع کند و تمام توانش را فرابخواند تا کاری کند که بچه‌ها عاشق خواندن شوند. وقتی در دی‌ماه ۱۳۴۴ کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، آغاز به کار کرد، شاید کمتر کسی فکر می‌کرد که به زودی تبدیل شود به تأثیرگذارترین نهاد فرهنگی کشور. کانون با هدف تولید محصولات فرهنگی برای کودکان راه افتاد اما دامنه تأثیراتش محدود به مخاطبان نش نشد. کانون تبدیل شد به مهم‌ترین اتفاق زندگی جمعی از هنرمندان ایرانی. کانون متولدین چند دهه را پرورش داده است و نقطه اشتراک و اتصال چند نسل بوده است. کانون نه تنها باعث رشد کودکان بلکه باعث رشد و هم‌افزایی مؤلفان و مربیان نیز بوده و دایره نفوذ و تأثیر آنان را افزایش داده است. کانون خیلی سریع تبدیل شد به بستری برای تولیدات هنری خلاقانه برای مخاطبان کودک و نوجوان. آثار تولید شده در کانون مرزها را درنوردید و در جشنواره‌ها و جوایز بین‌المللی افتخارات متعددی کسب کرد.



✳ شهریار
حامد پنابادی

می‌بردند ۲ میلیون نفر تخمین زده شده است.

ماهی سیاه کوچولو

هنگامی که کانون تهیه کتاب کودکان را آغاز کرد، هیچ ناشری در این حوزه فعالیت نداشت. بودند ناشرانی که گاهی بخت خود را در حوزه کتاب کودکان می‌آزمودند اما بیشتر کتاب‌هایشان بی‌کیفیت بود و با معیارهای آموزشی مدرن همخوانی نداشت. قبل از کانون بیشتر کتاب‌های کودکان با عبارت: «یکی بود یکی نبود» آغاز می‌شد و توجه کمی به میزان پیچیدگی، سطح زبان، حجم کتاب و همچنین روان‌شناسی کودک داشتند.

بیشتر کتاب‌های کودکان در آن زمان، ترجمه‌هایی بد از کتاب‌های متوسط بودند بدون تصویری خلاقانه، بدون گرافیکی چشمگیر و باکیفیت چاپی بسیار بد. انتشارات سخن با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین شروع به تهیه و چاپ کتاب‌های باکیفیت برای کودکان کرد. کتاب اول در این همکاری، «کدو قلقله زن» با بازنویسی منوچهر انور و تصویرگری پرویز کلانتری بود و دیگری کتاب «حسنی» با بازنویسی فریده فرجام و تصویرگری غلامعلی مکتبی بود. چاپ سومین کتاب انتشارات فرانکلین در اواسط دهه ۶۰ میلادی با تشکیل کانون مصادف شد. در پی آن انتشارات فرانکلین موافقت کرد تا پروژه خود را خاتمه دهد و چاپ کتاب «مهمان ناخوانده» را با بازنویسی فریده فرجام به



قصه‌ماهی
سیاه کوچولو
مشابه داستان
کانون است.
ماهی کوچکی
که به عشق
دیدن دریا
سفری دور
و دراز را آغاز
می‌کند

باشو غریبه کوچک

آن‌طور که در دانشنامه ایرانیکا قید شده است کانون با هدف ایجاد فضایی خوش آب و رنگ برای کودکان به وجود آمد. محیطی ویژه برای کودکان و نوجوانان تا بتوانند زمان فراغت از مدرسه در آنجا حضور یابند. بر همین اساس در دی‌ماه ۱۳۴۴ (۱۵ دسامبر ۱۹۶۶) اولین آیین‌نامه داخلی کانون به تصویب رسید و هیئت امنا با مدیریت لیلی امیرارجمند تشکیل و کانون به عنوان مؤسسه فرهنگی - اجتماعی و غیرانتفاعی و غیربازرگانی به طور رسمی موجودیت یافت. کانون قرار بود خلأ آثار و محصولات فرهنگی - هنری برای کودکان و نوجوانان را پر کند. پس کودکان و نوجوانان اهمیت مرکزی یافتند و کودکی و نوجوانی به رسمیت شناخته شد. فعالیت چند رشته‌ای بر محور مخاطب شکل گرفت. رشته‌های مختلف هنری مورد توجه قرار گرفت چراکه استفاده از هنر برای دگرگونی سلیقه به دگرگونی ساختاری اندیشه منجر می‌شود و از این رهگذر می‌توان نسلی خلاق و پویا تربیت کرد.

در طول ۱۰ سال، کانون از مؤسسه‌ای که کمتر از ۱۰ کتابخانه در پایتخت داشت و نیروی انسانی‌اش به کمتر از ۲۰ نفر می‌رسید، به مرکزی چند منظوره با ۲۲۲ کتابخانه و ۳۰ کتابخانه سیار در سراسر کشور تبدیل شد که بیش از ۱۰۰۰ کتابدار و ۱۰۰۰ مربی آموزش هنری، در آن مشغول به کار بودند. برجسته‌ترین تولیدکننده و ناشر کتاب‌های کودکان و نوجوانان در ایران که گسترده‌ترین شبکه کتابخانه‌های کودک و نوجوان را داشت. تعداد کودکان و نوجوانانی که در این زمان از خدمات متنوع کتابخانه‌ها و مراکز فرهنگی کانون بهره



استانداردهای مناسب موجب شد تا چشم‌انداز کاملی از فیلم‌های کودکان و نوجوانان شکل بگیرد. این همه زمانی رخ داد که بازار متعارف فیلم کودک، کم‌وبیش به تمامی در تصرف استودیوهای دیزنی بود. جشنواره بین‌المللی فیلم کودک و نوجوان همچنین محلی بود برای اکران آثار هنرمندان شناخته شده و فیلم‌سازان بزرگی که در حوزه فیلم کودک فعال بودند. فیلم‌هایی از اروپا و همچنین از هیئت ملی فیلم کانادا در جشنواره به نمایش در می‌آمد. فیلم‌های پذیرفته شده در جشنواره به ۴ گروه سنی تقسیم می‌شدند: فیلم کودکان تا ۸ سال، فیلم کودکان ۸ تا ۱۰ سال، فیلم نوجوانان ۱۰ تا ۱۴ سال و فیلم‌هایی برای نمایش عموم. کانون به سالن‌های سینمای شهرهای کم برخوردار هزینه‌های پرداخت می‌کرد تا فیلم‌ها برای کودکان به رایگان داده شود. این اتفاق برای بسیاری از این کودکان که از طرف مدرسه به سینما برده می‌شدند اولین تجربه دیدن فیلم بر پرده سینما بود. اولین دوره جشنواره به میزبانی تهران در سینما پلازا با شرکت ۲۵ کشور برگزار شد بدون حضور حتی یک فیلم ایرانی. اما مدیریت صحیح جشنواره به گونه‌ای بود که در دوازدهمین دوره جشنواره ۳۴ کشور حضور داشتند و ۲۱۶ فیلم ارائه شد. ۱۱ سینما در تهران و بیش از ۱۰۰ سینما در ۴۵ شهر مختلف ایران، آثار جشنواره را اکران کردند. جشنواره از سال ۱۳۵۷ به علت زلزله طیس متوقف شد و تا چند سال پس از انقلاب متوقف ماند. با تسلط دولت انقلابی بر نهادهای فرهنگی، جشنواره‌ها دوباره ادامه پیدا کردند.

یک تجربه

از سال ۱۹۶۹ کانون با خرید دوربین‌های فیلم‌برداری، تجهیزات ضبط صدا و نورپردازی و راه‌اندازی اتاق دوبله و مونتاژ و قطع نگاتیو و تدوین، وارد مرحله تولید فیلم شد. در سال ۱۳۴۹ مرکز سینمایی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بنا نهاده شد.

ابراهیم فروزش به عنوان مدیر بخش تولید فیلم در سال ۱۹۷۱ برگزیده شد. طی ۷ سال بیش از ۶۰ فیلم کوتاه و بلند در کانون تولید شد و اولین تجربه فیلم‌سازی تعدادی از مشهورترین کارگردانان و فیلم‌سازان ایرانی در این فضا رقم خورد. عباس کیارستمی، بهرام بیضایی، محمدرضا اصلانی، سهراب شهید ثالث، ناصر تقوایی و امیر نادری، کارشان را از کانون شروع کردند.

کانون، پناه فیلم‌سازی نسل جدیدی از فیلم‌سازان شد. آثار تولید شده در کانون (از ابتدا تا ۴۰ سالگی) زیبایی‌شناسی خاص خود را دارند. این آثار تخیلات ساده‌لوحانه خاله سوسکه‌های درگیر حوادث بی‌دلیل را کنار زده و با عبور از رئالیسم سوسیالیستی رایج، یک سبک جدید و راه جدید و در عین حال پزرافت از تمثیل‌های شعری، سیاسی و زندگی اجتماعی برآورده بود. خلاقیت و استقلال فردی در کارهای فیلم‌سازان مختلف قابل تمیز و متمایز است در حالی که هیچ‌کدام از این آثار از راهبرد اصلی کانون دور نیست. آنچنان که محمدرضا اصلانی می‌گوید: «این مدیریت فرهنگی چنان سیطره ساختاری داشت که فیلم‌های فیلم‌سازان در کانون با دیگر کارهایشان در هر سازمانی که تولید شده بود متفاوت می‌شد. این تفاوت نه تحمیل یک نظریه که به تقریباً هیچ تحمیلی در کار نبود که مدارا و پذیرش خلاقیت بود و بی‌هراسی از خلاقیت.

خلاقیت در نهادهای دیگر خاصه در بخش خصوصی، خصوصاً هراس بار و مطرود بود.»

فیلم‌های کانون در ابتدا و در آثار اولیه، بیشتر از کودکان است و نه برای کودکان. البته این خود رهیافتی برای فیلم‌سازی برای کودکان است. آنچنان که در ادامه مسیر شاهد تولید آثاری برای کودکان هستیم. حضور کودکان در آثار اولیه کانون، تنها ظاهر آموزشی نداشته و به نوعی اعتبار دادن به حضور کودکان در جامعه و طرح حسی موضوعاتی است که برای کودکان انگیزه‌مند و برای بزرگسالان تفکربرانگیز است. کودکان کمتر از بزرگسالان درگیر پارادایم‌های پیش ساخته هستند و رها از کلیشه‌های ذهنی، ارتباط بهتر و مؤثرتری با آثار کانون برقرار می‌کنند. تخیل پروری نالسطوره‌های کودک در مقابل قالب‌سازی ذهن کودک، موجب گشایندگی ذهن کودک و نوجوان به جهان‌های آینده و جهان‌بینی شد.

به نوعی با فقدان حضور دختران در آثار کانون مواجه هستیم و شخصیت‌های اصلی در فیلم‌ها عموماً پسران هستند. اما هیچ نوع تأکیدی بر کلیشه‌های رایج جنسیتی وجود ندارد. حضور کم‌رنگ دختران به نوعی بازتاب فقدان حضور آنان در جامعه آن دوران است.

در فیلم «همسرایان» عباس کیارستمی شخصیت اول فیلم دانش‌آموز دختری است که در بازگشت از مدرسه به خانه، پشت در مانده است و پدر بزرگش بدون سمعک به خواب رفته است. صدای دختر به تپهایی برای بیدار کردن پدر بزرگ کافی نیست. هم‌شاگردی‌های دختر در مسیر بازگشت به خانه به کمک دوستشان می‌آیند تا صدایش رساتر شود. این نمونه‌ای‌ترین فیلم کانون است. به شدت ساده و در عین سادگی، چند لایه و سرشار از مفاهیم تفکربرانگیزی که از دل داستان و روایت سربرمی‌آورند. فیلم کوتاهی که سیاسی نیست ولی سرشار از مضامین سیاسی است. وحدت، اجتماع، پوشش، همکاری، صمیمیت، تلاش و پافشاری برای حل مسئله، تشریک مساعی و بسیار مفاهیم اجتماعی، فرهنگی و سیاسی دیگر در داستان یک خطی فیلم مستتر است. فیلم‌های تولید شده در کانون برخی با رویکرد آموزشی تولید می‌شدند. برای جدا کردن فیلم‌های مستند از داستانی، «مرکز فیلم‌های آموزشی» با مدیریت عباس کیارستمی دایر شد. مجموعه فیلم‌های کوتاه بالغ بر ۶۰ عنوان فیلم با عنوان «کودک امروز»، از خروجی‌های این مرکز بود که پیش و پس از انقلاب بارها از تلویزیون پخش شد و اکنون با گذشت زمان، هنوز مجموعه مشابهی برای پخش از تلویزیون تولید نشده است.

مسافر

پس از انقلاب، کمال خرازی با مدرک دکترای مدیریت آموزشی از دانشگاه هوستون، به عنوان مدیرعامل کانون منصوب شد و با انجام اصلاحات جزئی، کانون را به عنوان یک نهاد دولتی حفظ کرد. از سال ۱۹۸۱ کانون زیر نظر وزارت آموزش و پرورش قرار گرفت، مراکز فرهنگی کانون از ۲۲۲ مرکز در سال ۱۳۵۷ به ۸۲۷ مرکز در سال ۲۰۱۰ رسید اما این رشد جواب‌گوی تقاضا نبود. مطابق تخمین‌ها، کانون می‌باید مراکز فرهنگی خود را به ۲۵۰۰ مرکز در سراسر کشور افزایش دهد.

*میان تیتراژ این مطلب برگرفته از عناوین فیلم‌های کانون است.



کتابخانه سیار کانون در میانه عشایر / دهه ۵۰ شمسی

تکتم جاوید
کارشناس ارشد روانشناسی عمومی

بی‌سوادی تربیتی



به آن‌ها که بدون ذره‌ای دانستن موجودی را به عرصه خاکی دعوت می‌کنند

اگر هنوز معتقدید مادرشدن و فرزندآوری در ذات ماست و ما آموخته شده خدایی هستیم پس تفکرات شما سابقه کهنی نزدیک به قرن‌ها پیش دارد. زمانی که فرقی بین کودک و دیگر اعضای خانواده وجود نداشت و در حقیقت کودکان «بزرگسالان کوچک» نامیده می‌شدند. همسران در روند طبیعی زندگی صاحب فرزند می‌شدند چون امری ساده، روزمره و موروثی تلقی می‌شد، کودکان به همین آسانی بزرگ و والد می‌شدند و الی آخر.

قرن‌ها گذشت تا اینکه مطالعه بر روی کودک و رفتار او آغاز شد و البته طی دهه‌ها تکامل یافت. سابقه روان‌شناسی بالینی کودک حداقل به دهه ۱۸۹۰ میلادی برمی‌گردد که با تمرکز بر روی مشکلات یادگیری کودکان آغاز شد.

اکنون اما مطالعات فراوان بر روی کودکان اثبات کرده است که ۹۰ درصد شخصیت یک انسان در همان ۵ سال اول زندگی شکل می‌گیرد. سال‌هایی که می‌تواند سرنوشت خیر یا شر سال‌های بعد را رقم بزند. بر همین مبناست که روان‌شناسی کودک یا همان «رشد» شکل گرفت تا به والدین به خصوص مادران بیاموزد که به سادگی از کنار دنیای کودکان عبور نکنند.

آنچه از لحظه تولد در زندگی کودک رخ می‌دهد اثرگذاری بر شخصیت او را آغاز کرده‌است و نقش مادران بر این اتفاق بیش از آن چیزی است که فکر می‌کنیم. مادران ما از همان کودکی ترس، خشم، افکار و سواسی، اضطراب و همه احساسات را از وجود خود به ما انتقال داده‌اند. درحالی که خیلی از آن‌ها در این باره چیزی نمی‌دانند. خیلی‌ها هنوز فکر می‌کنند کودکی که حرف نمی‌زند یا هنوز سواد خواندن و نوشتن ندارد، نه احساسات را درک می‌کند نه فهمی از اطراف دارد.

ناآگاهی اولین و مهم‌ترین ضربه تربیتی است که والدین به کودک خود وارد می‌کنند. متخصصان حوزه تربیت می‌گویند: کودک حقی به گردن والدین دارد که همان آگاهی از شیوه تربیت است. آگاهی از زمان درست انجام نکات تربیتی، توازن میان تشویق و تنبیه، برخورد مناسب در مواجهه با شیطنت کودکان و در مجموع آشنایی با رمز و راز بزرگ کردن کودک مواردی است که والدین باید به دنبال آموختن آن باشند.

درسال‌های اخیر بر تعداد مادران تحصیل‌کرده و حاضر در اجتماع به شدت افزوده شده اما نمی‌توان گفت چه میزان بر تعداد مادران آگاه به تربیت فرزند اضافه شده است زیرا مادران از سواد خود برای افزایش مطالعه و بالابردن دانش مهارت زندگی استفاده نکرده‌اند.

متأسفانه این ندانستن نکات و راهکارهای تربیتی موجب می‌شود کودک از ابتدا با تربیت صحیح آشنا نشود و به مرور رفتارهای نادرست در او نهادینه شود و زمانی که به سنین بزرگسالی می‌رسد در معرض بسیاری از آسیب‌های اجتماعی قرار گیرد، نسلی را قربانی کند و به جامعه‌ای آسیب بزند. به همین سبب است که ریشه ناهنجاری‌های رفتاری اجتماعی را در خانه و خانواده جست‌وجو می‌کنند.

اگر به دنبال راهکار باشید بهترین روش آموختن، همان کتاب‌خواندن است. درحالی‌که در کنار همه تغییراتی که زندگی جدید برای ما به ارمغان آورده و همه مادران را با فناوری‌ها آشنا کرده‌است، همچنان با مطالعه غریبه‌ایم.

می‌خوانیم اما نه کتاب بلکه متن‌های زیبایی شبکه‌های اجتماعی را و به اطلاعات ناقص و نادرست آن‌ها هم استناد می‌کنیم. سرمی‌زنیم، اما نه به مشاور کودک، مراکز بازی یا کتابسراها، بلکه به همان شبکه‌ها که هر کدام با هر تخصصی در پیچ‌های خود در حال آموزش اصول روان‌شناسی هستند. دانستن اصول فرزندداری را از همین امروز و با «خواندن» شروع کنید. /



فیلم
«همسرایان»
عباس
کیارستمی
نمونه‌ای‌ترین
فیلم‌کانون
است. به شدت
ساده و در عین
سادگی، چند
لایه و سرشار
از مفاهیم
تفکربرانگیزی که
از دل داستان
و روایت
سربرمی‌آورند

فریاد در قاب

نگاهی به آثار کری می ویمز و لورنا سیمپسون



شهر بانو
محبت محبی

دو هفته نامه شهر بانو
صاحب امتیاز: شهرداری مشهد

مدیر مسئول: مجید خرمی
سر دبیر: نوحید ازشیانی

دبیر شهر بانو: حمیده وحیدی
مدیر هنر: احسان رضایی

دبیر گفتگو: حسن صلواتی
مفصح: آرا: هادی قهرمانی

ویراستار: طیبه غلامرضا
ویرایش عکس: هما بختیاری

تلفن دفتر مرکزی: ۳۲۲۸۸۸۱-۵
WWW.SHAHRARONLINE.IR

دفتر مرکزی روزنامه شهر آرا:
مشهد، میدان شهدا، نبش دانشگاه یک

بینش موجود درباره زنان و پوشاندن پیراهن‌های گشاد و سفید بر تن مدل‌هایش، پیکره‌هایی مرموز از زنان سیاه‌پوست را پیش روی مخاطبان قرار می‌دهد. لورنا سیمپسون با یاری گونه‌ای از عکس‌متنیت، برداشت آزاد از تصاویر را تا حدی مختل کرده، خوانش را به سمت دغدغه‌های شخصی خود هدایت می‌کند.

تعدد هر اثر، متن و تکنیک‌های به کار گرفته شده و نیز تعدد مفاهیم در عکس‌ها، از عوامل پیچیدگی آثار لورنا سیمپسون هستند. مجموعه مدل‌های کلیشه‌ای (۱۹۸۸) مجموعه‌ای از ۱۰ عکس سیاه و سفید از سر و شانه‌های یک زن سیاه‌پوست پشت به تصویر همراه با واژه‌هایی چون جسور، حساس، شیرین، پسرانه و... نگاهی طعنه‌آمیز به کلیشه‌هایی دارد که قضاوت از روی ظاهر و بدون شناخت عمیق - حتی بدون دیدن چهره - را به عنوان امری روزمره و بی‌اعتبار به یاد مخاطب می‌اندازد. در مجموعه برآورد پنج روزه (۱۹۹۱) لورنا سیمپسون زنی جوان و سیاه‌پوست را در پنج لته تصویر می‌کند. زبان بدن زن نشانه بی‌اعتمادی و تلاش برای دفاع از خود است. همراهی عکس‌ها با واژگانی چون یادآوری اشتباه، معیار نادرست و تفسیر غلط و نیز حک شدن روزهای هفته در بالای عکس‌ها را می‌توان تأکیدی بر رویارویی با رفتارهای ناثوابی دانست که فارغ از زمان (و احتمالاً در همه روزهای کاری) به زنان تحمیل می‌شود. لورنا سیمپسون در آثارش، جایگاه تاریخی زنان را در هنر غرب به چالش می‌کشد. او با حذف چهره سوژه‌هایش، از بازنمایی سیمای زنان پرهیز می‌کند تا شخصیت‌هایش نماینده همه افرادی باشند که در طول تاریخ به دلیل زن بودن، رنگین پوست بودن یا هر دو، در معرض قضاوت و حتی آزار قرار گرفته‌اند. به تعبیر بابارا کریستین - پژوهشگر- کلام به عنوان نیروی فعالی در شکل‌گیری تاریخ آفریقای - آمریکایی عمل کرده است که از مشهورترین جنبه‌های آن می‌توان به سنت شفاهی ترانه اشاره کرد. لورنا سیمپسون در آثار خود از زبان بهره می‌گیرد که می‌توان آن را دارای واژگانی عامیانه و شخصی‌سازی شده دانست که در تضاد با زبان در متن‌های کری می‌ویمز (شعر گونه و غنایی) قرار می‌گیرد.

به این ترتیب با بررسی آثار این دو هنرمند به عنوان هنرمندان شاخص سیاه‌پوست معاصر می‌توان به جایگاه و اهمیت تجربه‌های هنری به طور اعم و تجربه‌های عکاسانه به طور اخص - به ویژه در ترکیب با متن - به عنوان راهکارهایی برای بیان مسائل زنان و ابراز گرایش‌های مختلف فلسفی بیش از پیش پی برد.

رسانه‌های هنری جدید ابزار مهمی در بازگویی دغدغه‌های زنان و بیان مؤثر محتوا هستند. اگر در گذشته و پیش از دوران مدرن، به تعبیر لیندا ناکلین زنان هنرمند بیشتر تحت حمایت پدران و همسرانشان بودند و کمتر به تنهایی دیده می‌شدند، به ویژه با ظهور پست مدرنیسم این روند سیر تحولی یافته است. تمایز دایمی میان هنر فاخر و نازل، گسترش هنر مفهومی، توجه به گفتمان فرهنگ و سیاست، توجه به حیطه‌های خصوصی و عمومی، نقد فردیت هنرمند، همراهی با جنبش‌های ضد نژادپرستی، توجه به رنگین‌پوستان و موضوعات متنوع از طریق تثبیت مفاهیم و ارزش‌های پست‌مدرنیستی، از مطالبات هنر زنانه در این دوران به شمار می‌رود.

را به جای نژاد متوجه جنسیت کرده است. در مجموعه میز صبحانه که اثری صحنه‌پردازی شده با حضور خود ویمز است، او در تلاش است تا ورای نگاه غالب و قدرتمند مردانه را جست‌وجو کند. ویمز می‌کوشد تا به پرسش‌هایی درباره جنسیت و توانایی زنان و نیز آنچه زنان از خود در ذهن دارند، پاسخ دهد. روایت‌های عکاسانه ویمز در این مجموعه بی‌نیاز از همراهی متن است.

اقلیت دو چندان به افرادی اطلاق می‌شود که هم‌زمان به دو دسته از اقلیت‌های اجتماعی شناخته شده تعلق دارند و از جمله آنان می‌توان به زنان رنگین‌پوست اشاره کرد که در وضعیت روان‌شناختی حاصل از تعلق به بیش از یک هویت فروکاسته، قرار گرفته‌اند. این افراد در طول زندگی خود از مواجهه با محدودیت‌های حاصل از دو یا چند شیوه متفاوت تبعیض آسیب می‌بینند. لورنا سیمپسون هنرمند شاخص معاصر، بیش از سه دهه درباره زنان جوان رنگین‌پوست فعالیت هنری داشته است. در آثار او که "ضد پرتره" نامیده می‌شوند، شخصیت‌ها فاقد چهره بوده، جز جنسیت و نژاد مخاطب راهکاری برای شناخت شخصیت ندارد. این رویکرد را می‌توان راهکاری برای تعمیم‌پذیری تاویل و تفسیر عکس به مثابه متن با تأکید بر وضعیت اجتماعی اقلیت دوچندان دانست. بیان رابطه جهان معاصر با نژاد، قومیت و جنسیت، حرکت در مرز گفتمان‌های اجتماعی، هنری، فلسفی و روان‌شناختی از ویژگی‌های بیان مفهوم در آثار لورنا سیمپسون است. در آثار او همواره یک سیاه‌پوست حضور دارد. سیمپسون از طبقه‌بندی تصاویر برای انتقال مفاهیم مد نظر خود بهره می‌گیرد. او همچون هم‌نسلانش نظیر باربار کروگر از تصویر و زبان به عنوان دو ابزار قدرتمند برای بیان دغدغه‌های فرامتنی خود درباره جنسیت، نژاد و اقلیت استفاده می‌کند.

لورنا سیمپسون عامدانه چهره زن را حذف می‌کند تا پیام اثر عمیق‌تر به مخاطب منتقل شود. او با تغییر

در آثار او که "ضد پرتره" نامیده می‌شوند، فاقد چهره بوده، جز جنسیت و نژاد مخاطب راهکاری برای شناخت شخصیت ندارد. این رویکرد را می‌توان راهکاری برای تعمیم‌پذیری تاویل و تفسیر عکس به مثابه متن با تأکید بر وضعیت اجتماعی اقلیت دوچندان دانست

کری می‌ویمز به عنوان یکی از تأثیرگذارترین هنرمندان معاصر آمریکایی به بررسی روابط خانوادگی، هویت فرهنگی، جنسیت، طبقه و سیستم سیاسی و پیامدهای قدرت پرداخته است. او که متولد ۱۹۵۳ در اورگان آمریکاست، بیش از ۳۰ سال است که به دیالوگ مستمر در بستر هنر معاصر پرداخته است. ویمز از عکس، ویدئو، صوت، چیدمان برای بیان مفاهیم مورد نظر خود بهره می‌گیرد. هالند کاتر در مروری بر آثار کری می‌ویمز در نیویورک تایمز او را تصویرگری عالی، خلاق‌گرا، متمرکز و طغیان‌گر معرفی می‌کند.

ویمز در نمایشگاه‌های متعدد ملی و بین‌المللی در آمریکا و اروپا شرکت کرده و گزینش‌های متعددی کسب کرده است. او در سال ۲۰۰۵ جایزه برترین عکاس را از جشنواره زنان و عکاسی به دلیل نمایش مشکلات زنان و تبعیض‌نژادی با نگاهی متمایز و منحصر به فرد از آن خود ساخت. نخستین مجموعه عکس او با عنوان داستان و عکس‌های خانوادگی در سال ۱۹۸۲ ارائه شد. ویمز تاکنون مجموعه‌های متعددی از قبیل میز صبحانه (۱۹۹۰)، آفریقا (۱۹۹۳)، فروختن آرزو و رویا درون یک بطری (۲۰۰۴)، ساختن تاریخ (۲۰۰۸) و یادداشت‌های آبی (۲۰۱۵) را به نمایش گذاشته است. این عکاس سیاه‌پوست در دوران جوانی به جنبش‌های کارگری پیوست و از این رو نخستین عکس‌هایش در بستر سیاسی رقم خورده‌اند. ابروت اسمیت، کری می‌ویمز را هنرمند مهمی می‌داند که در فاصله هنر و سیاست فعالیت می‌کند.

در مجموعه عکس‌های خانوادگی، ویمز تلاش می‌کند تا به درکی از افراد فامیل خود و تعامل افراد فامیل با سایر خانواده‌های سیاه‌پوست در جامعه آمریکا بپردازد. فاصله میان افراد در یک خانواده، فاصله زنان و مردان، فاصله افراد با اقلیت‌های نژادی و قومیتی در این مجموعه مد نظر او بوده است. به تدریج دیدگاه‌های سیاسی در آثار ویمز نقش مهم‌تری ایفا می‌کند. او در یکی از مجموعه‌هایش با کنار هم قرار دادن پرتره‌های آفریقای - آمریکایی‌ها و جک‌های نژادی، در مخاطب هم‌زمان حس شوک و شرم را ایجاد می‌کند. از اواخر دهه ۸۰ میلادی، ویمز سمت و سوی آثارش

